

عنوان

علل و عوامل صعوبت عمل بعد از حصول علم و راههای خنثی نمودن آنها

چکیده

عزیزانی که با این سلسله مقالات همراه میباشند استحضار دارند که مطالب در این نوشتار از بیان فرایند تصمیم گیری در انسان آغاز گردید و سپس با تبیین نقش این عامل در موضوع شناخت و جنگ شناختی که امروزه بعنوان مهمترین ابزار تاثیر گذاری در جامعه مطرح میباشد ادامه یافت .

در بخشهای اخیر پس از طی مراحل مربوط به عقل نظری، به عوامل موثر بر عقل عملی پرداختیم تا نهایتاً به خروجی اراده و تصمیم انسان، یعنی اقدام و عمل رسیدیم.

ضمناً بیان این نکته بسیار مهم صورت گرفت که همه توصیه ها ، دستورات ،اوامر و فرامین الهی تنها در این جهت است که انسان دانسته ها و علوم و آگاهی خود را به عمل نزدیک کند و توشه ای هر چند ناچیز برای زندگی ابدی خود در آخرت فراهم آورد

در این مقاله به دنبال آنیم که بعضی مشکلاتی که انسان را از عمل و اقدام دور میکند و یا آن را سخت جلوه میدهد را بشناسیم و راه حلهای آن را تا حدودی بیان کنیم . جایگاه این مقوله پس از آشنایی با فروع دین و افعال و اقدامات ۵ گانه واجب، مستحب، مکروه، مباح و گناه می باشد .

لازم به ذکر است که مقصود از بیان بعضی واژه ها در این مقاله اصطلاح مربوط به رویکرد ویژه موضوع مورد بحث میباشد و تبیین معانی و مفاهیم مشهور و معروف آنها نمیباشد .

کلید واژه ها

دعا، زیارت، شفاعت، محبت، غیرت، هنر

سرّ عدم هدایت بعضی ها با وجود چراغ و راه

در آن بحث هایی که چرا ما عالم بی عمل داریم، ممکن است کسی عالماً عامداً معصیت کند - در بحث های سال گذشته مشخص شد - همان طور که در دستگاه بیرون ما، چشم و گوش متولّی ادراک هستند، کاری از چشم و گوش ساخته نیست، فقط می فهمد. یک دست و پا داریم که آنها نمی فهمند؛ ولی کار می کنند. انسان یک چشم و گوش دارد که می فهمد، یک دست و پا دارد که می دوند، نه چشم و گوش کار می کند، نه دست و پا می فهمد، آن می بیند و راهنمایی می کند، دست و پا حرکت می کند. اگر چشم و گوش کسی سالم باشد، دست و پای او سالم باشد، مار و عقرب را می بیند، یک؛ با این دست و پا فرار کرده و خودش را نجات می دهد، دو؛ اما اگر چشم و گوش کسی سالم باشد؛ ولی دست و پای او فلج باشد، او مار و عقرب را می بیند؛ ولی نمی تواند حرکت کند، چون چشم که فرار نمی کند، گوش که فرار نمی کند، همان جا می نشیند و مسموم می شود.

اینکه عالم بی عمل ما داریم، در عین حال که ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [۶] را می خواند و سخنرانی می کند و مقاله می نویسد، باز نامحرم را نگاه می کند، برای اینکه عقل نظری او، متولّی اندیشه او، مسئول درک و علم او، سالم است، او خوب می فهمد، خوب سخنرانی می کند، خوب آیه می فهمد؛ اما آن بخشی که مربوط به عزم است و باید کار کند، فلج است، آن عقل عملی است که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ» [۷] حالا شما مدام آیه بخوان، او خودش آیه را درس گفته، مدام روایت بخوان، او خودش روایت نوشته؛ مگر عقل نظری عمل می کند، مگر علم عمل می کند، علم پنجاه درصد و چراغ است، مگر چراغ عمل می کند، مگر چشم

کار می‌کند، مگر گوش کار می‌کند، این دست و پاست که فلج است، ما عقلی داریم که استدلال می‌کند که کار حوزه و دانشگاه است، عقلی داریم که «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» که کار حسینی و مسجد است، این فلج است. اینکه فلج باشد شما چه می‌خواهید بگویید، اینها که معتاد هستند مشکل آنها چیست؟ نمی‌دانند؟! اینکه هر شب با یک تکه کارتن در جدول دارد می‌خوابد، او بیش از همه و بیش از همه، از خطر اعتیاد باخبر است، شما با چه نصیحتی می‌خواهید بکنید؟ بگویی عاقبت آن بد است، او همه خطرات و ضرر سموم را می‌داند.

اما آن جایی که باید تصمیم بگیرد فلج است؛ پس ما یک عزم، اراده، طلب، نیت و اخلاص داریم که مسئول همه اینها عقل عملی است، این فلج است. یک جزم داریم، یک تصور داریم، یک تصدیق داریم، یک برهان داریم، یک یقین داریم که مربوط به بخش اندیشه هستند و مسئول اینها عقل نظری است. عقل نظری و بخش اندیشه او مشکل ندارد، این عالم بی عمل که یا رومیزی می‌گیرد و یا زیرمیزی، آن اراده او فلج است، مثل کسی که دست او فلج است، ویلچری است، شما چه می‌خواهید به او بگویید، شما به او دوربین بدهی، تلسکوپ بدهی، میکروسکوپ بدهی، عینک بدهی، او مار و عقرب را دارد می‌بیند، او احتیاج به عینک ندارد، او احتیاج به دوربین ندارد، احتیاج به ذره بین ندارد، کاملاً می‌بیند؛ اما چشم فرار نمی‌کند، بلکه دست و پا فرار می‌کند و دست و پای او فلج است. اخلاق برای این است که نگذارد این دست و پا فلج بشود. عالم بی عمل، مشکل علمی ندارد، این فلج بودن مربوط به آن «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» است. اینکه می‌بینید ما اینها را می‌بوسیم بالای سر می‌گذاریم، برای اینکه اینها برای ما تحلیل کردند، گفتند شما یک چشم و گوش دارید که به درد حوزه و دانشگاه می‌خورد، یک «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» داری که او را باید دریایی، به درد حسینی و مسجد می‌خورد، او را باید دریابید.

بنابراین علم یک طرف قضیه است، شما مدام علم، مدام علم، مثل اینکه عینک روی عینک، دوربین روی دوربین، تلسکوپ روی تلسکوپ، میکروسکوپ روی میکروسکوپ قرار بدهید، این شخص مشکل دید ندارد، شما دارید نصیحت می‌کنید، سخنرانی می‌کنید؛ آنکه فلج است او را درمان کنید.

فرمود: ما اینها را هدایت کردیم، این هدایت دومی که فرمود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ﴾ یعنی گرایش دادیم، میل دادیم، قلباً اینها را به این سمت سوق دادیم، اینها مشتاقانه به طرف حسینی می‌روند، مشتاقانه به طرف این زینبیه زنجان می‌روند، این عزاداری و جلال و شکوه را با اشتیاق دارند اداره می‌کنند، این شوق است، این شوق، کار عقل عملی است. ما تا نفهمیم در درون ما مسئول کیست، متولی کیست، رهبر کیست، و اندیشمند کیست و عزم و اراده و مرید کیست؛ هرگز به فکر اصلاح نیستیم که - ان شاء الله - خدا همه ما را هدایت کند. قسمت ۱۸/زمر

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿۱۲۴﴾

« یعنی ورود آنها به بهشت به عنوان پاداش است و در این پاداش یابی هیچ ستمی به اینها نمی‌شود این همان است که «لِيُوقِيَ مَا جُورَهُ مُّ» (۲) «و مانند آن. آن گاه درباره ی بهشت و درجات بهشت و ارقام بهشت به طور کلی بحث می‌کنند می‌فرمایند: «جَنَّاتٌ عَدْنٌ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ ۚ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا ﴿۶۱﴾»
 نتهای فراوانی در قیامت هست و ذات اقدس الهی بندگان خودش را وعده داد به یک امر غیبی برای اینکه جنت محسوس اینها نیست با علوم تجربی هم حاصل نمی‌شود ایمان به غیب می‌خواهد و اگر کسی چشم دل باز کرد نظیر حارثه بن مالک و مانند آن گویا بهشت را می‌بیند در آن خطبه ی نورانی حضرت امیر در بحث مّ تقیان فرمود: «فَهُمْ وَ جَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا (۳)» و اگر از مقام «كأنّ» بالا آمد به مقام «أَنَّ» رسید مثل وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) که فرمود: «ما كنت أعبد ربّاً لم أره (4)» (این نسبت به مبدأ این را فرمود نسبت به معاد هم فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازدددت يقيناً (5)») (این «لو كشف الغطاء ما ازدددت يقيناً» ارشاد به نفی موضوع است یعنی برای من غطائی نیست نه اینکه بین من و جریان

قیامتِ غطائی هست ولی این پرده اگر کنار برود برای من فرق نمی کند خب اگر غطاء هست یقیناً فرق می کند این ارشاد به نفی غطاست یعنی برای من پرده ای نیست این پرده ای که برای عموم کشیده شده است روی چشم خلیه‌هاست فقط در قیامت گرفته می شود «فَكشَفْنَا لَكَ فِي غَفْلَةٍ مِنْهُ ذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾» (برای من غطائی نیست. خب، برای توده ی مردم غیب است کسانی که ایمان به غیب دارند این وعده ی الهی را می پذیرند «جَنّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ ۚ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا ﴿٦١﴾»

«ا» ذات اقدس الهی خلف وعده نمی کند خلف وعید مخالف حکمت نیست یعنی اگر تهدید کرده کسی را به فلان عذاب ممکن است عفو کند یا تخفیف ولی خلف وعده مستحیل است عن الله سبحانه و تعالی نه علی الله وَعَدَ او هم حتماً عملی خواهد شد «لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ ۚ (7)» (هست اینها دیگر جمله ی خبریه است این دیگر وعده نیست جمله ی انشائی نیست آنجاها که وعده است جمله ی انشائی است اما این جمله ی خبریه است که جمله ی انشائی و فایزیه است تخلف ناپذیر است إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا ا» چون انسان به طرف موعده الهی می رود آن وعده هم به سراغ انسان می آید از هر دو طرف صحیح است که بگوییم او آتی است انسان مأتی، انسان آتی است او مأتی وَعَدِ او مأتی است باید گفته می شد وَعَدِ او آتی است وعده می آید اما ما که به آن وعده می رسیم آن می شود مأتی پس اسناد مأتی به وعده صحیح می تواند باشد، خب قسمت ۳۶ مریم-ص ۳۵۰

عمده تعبیر «جَنّاتٍ» است که بعد از مفرد، جمع آورده این «جَنّاتٍ» فرقی بین جنت و روضه طبق فرمایش مرحوم شیخ طوسی در تبیان هست که اگر فضا سبز باشد درخت نداشته باشد روضه است و اگر درخت داشته باشد و پوشیده به درخت باشد جَنّات است حالا این فرقی ادبی را این بزرگوار نقل کردند. تعدّد جَنّات اگر به لحاظ تعدّد مؤمنان اهل جنت باشد این یک راه ساده ای است که چندین بهشت است، چندین باغ و بوستان است برای مؤمنین، اما ظاهر آیات قرآن این است که برای برخیها چندتا بهشت است «وَلَمْ يَخَافْ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ۙ (۱)» (این دوتا بهشت دارد حالا «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ۙ (۲)» (آن دوتا بهشت هم برای همینهاست یا نه، حَدّاقِل و قدر متی قن این است که «لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» این دوتا بهشت است این دوتا بهشت ظاهرش این است که همه شان هر دو یک درجه نیستند بهشتی است که جَنّتی است که «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِ الْأَنْهَارُ ۙ (۳)» (غرف مبنیه در آن هست، حور و قلمان و قصور در آن هست، نهر در آن هست و امثال ذلک که این جَنّات حَسّی است و جنت جسمی، یک جنه اللقاست که «فَاَدْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي ۙ (۴)» (آنجا دیگر جای درخت و حور و غلمان نیست آن جنه اللقاء سخن از مشاهده ی جمال الهی و جلال الهی در اسمای الهی و ظهورات الهی است نه ذات الهی و یا اوصاف ذات الهی، پس «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ ﴿٤٦﴾»

«این دو تعبیر دو جنت که برای مردانی که خائف مقام الهی اند در سوره ی مبارکه ی «قمر» به صورت شفاف ترین این چنین بیان شده فرمود: «إِنَّ الْأُمّتَ قِيَمَتْ فِي» بخش پایانی سوره ی مبارکه ی «قمر» «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿٥٤﴾» این همان جنت جسمانی و حَسّی که همه ی ما می فهمیم فِي مَقْعَدٍ صَدُوقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾

(۶) «این دیگر جَنّات عقلی است جَنّات نهاللقاست اینها هم در بهشتی اند که درخت دارد و حور دارد و غلمان دارد و آب دارد و میوه دارد و مانند آن، هم جایی می روند که اینها خبری نیست نزد خدا می روند فِي مَقْعَدٍ صَدُوقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾

«می روند پس وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ ﴿٤٦﴾» نقطه ی مقابلش این است که _ معاذ الله _ اگر کسی گرفتار کفر و عناد و الحاد شد «وَلِمَنْ طَغَى وَعَصَى وَكُفِرَ وَ أَلْحَدَ نَارَانِ وَ جَهَنَّمَانِ» دوتا جهَنّم دارد یک جهَنّم جسمی و حَسّی

دارد که در سوره ی مبارکه ی «نساء» بیان کرده فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾ (۷)» یک جهنم عقلی دارد که «نار الله الّٰه» موقده * التي تطلع على الأفتدِه (۸) «آن دیگر با سوخت و سوز جهنّم و امثال ذلک نیست که مثالش در بحث دیروز گذشت آنکه در بحث دیروز گذشت درباره ی مثال بود مربوط به جهنّم ظاهری بود جهنّم جسمانی و حسی بود حالا در مثال گاهی ممکن است انسان چیزی را بخواد آب بکند یا غذایی را طبخ بکند هیزمی می آورد و وقودی می آورد و بعد از گرم می کند یک وقت می خواهد نه، فلزی را گذاشته کند آن را با بعضی از موارد اگر به خود فلز بزنند منفجر می شود اینر دیگر مثالهست آنکه در سوره ی مبارکه ی «نساء» است برای عذاب بدنی است آنکه فرمود: «نار الله الّٰه موقده * التي تطلع على الأفتدِه » آن دیگر با هیزم و با وقود و اینها افروخته نمی شود این نار الله است این نار الله فقط از دل می جوشد همین کفر و الحاد از دل می جوشد لذا هر جا بخواد فرار کند راه برای فرار نیست در پایان سوره ی مبارکه ی «الفجر» که فرمود طوری خدا عذاب می کند که «لَا يَعْذِبُ عَبْدَهُ أَحَدٌ ۙ (۹)» برای همین است انسان در دنیا اگر خانه اش آتش گرفته فرار می کند نجات می کند، لباسش آتش گرفته در می آورد راحت می شود، بدنش آتش گرفته می میرد راحت می شود بعد از مرگ که دیگر سوخت و سوزی نیست اما اگر این آتش رفته به عنوان «نار الله الّٰه موقده * التي تطلع على الأفتدِه » بمیرد تازه اول عذابش است لذا فرمود: «لَا يَعْذِبُ عَبْدَهُ أَحَدٌ ۙ (۱۰)» پس بنابراین جنات الهی متعدّد هست برای هر گروهی یک بهشت هست ولی برای بعضیها چندین بهشت است ح د اقل دو بهشت برای اینها خواهد بود «جَنَاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا.» قسمت ۳۶ /مریم: ۲۲۰ ص /

سجده و گریه

بعد از ذکر برخی از انبیا و سیره‌های آنها (علیهم الصلاۃ و علیهم السلام) سه گروه را نام می‌برد عده‌ای جزء انبیایند، عده‌ای جزء اولیایند و عده‌ای جزء عُصات و طُغات و اهل دوزخ‌اند و عده‌ای جزء تائبان‌اند که راه برای همه‌ی افرادی که بخواهند توبه کنند باز است. انبیا که اهل بهشت‌اند اولیا من الانبیاء محسوب می‌شوند یعنی از همین گروه‌اند اما تائبین مع الانبیایند نه من الانبیاء یا من الأولیاء درباره‌ی گروه اول فرمود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ﴾ یک، بعد ﴿وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا﴾ دو، درباره‌ی گروه دوم که تبه‌کاران‌اند فرمود: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ﴾ درباره‌ی گروه سوم فرمود: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ گذشته‌ی تاریک را رها کند، آینده‌ی روشن را در پیش بگیرد آینده‌ی وقتی روشن است که هم با حُسن فعلی همراه باشد هم با حُسن فاعلی، هم با حُسن فاعلی همراه باشد یعنی ایمان بیاورد اعتقاد داشته باشد موحد خالص باشد، با حُسن فعلی همراه است باید عمل صالح داشته باشد صرف ایمان کافی نیست چه اینکه صرف عمل صالح هم کافی نیست. درباره‌ی گروه سوم که اینها باید سه کار بکنند یکی اینکه آینده‌ی تاریک را ترک کنند، یکی اینکه آینده‌ی با دو چراغ روشن نگه بدارند یکی حُسن فعلی دیگری حُسن فاعلی اینها مع الانبیاء هستند نه من الانبیاء، مع الأولیاء هستند نه من الأولیاء. در سوره‌ی مبارکه‌ی «نساء» که بحثش در دیروز اشاره شد آنجا آیه‌ی ۶۹ به این صورت بود فرمود: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾ اینها مع هؤلاء هستند نه من هؤلاء و ما هم در نماز حدّاكثر خواسته‌ی ما این است که ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ [1] که بشویم «معهم» که رفیق خوبی‌اند اینها ﴿حَسَنٌ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا﴾ نه «منهم»، «منهم» تلاش و کوشش فراوانی دارد ما اهل قرآنیم - ان شاء الله - و قرآن می‌خوانیم و - ان شاء الله - عمل می‌کنیم اما طوری باشد که «إِذَا تَلَى عَلَيْنَا الْقُرْآنَ» سجده کنیم و ناله و ضجه بزنیم این طور نیست وقتی این طور نبود دیگر از آنها نیستیم با آنها ییم - ان شاء الله - آنهایی که جزء انبیایند یا جزء اولیایند آنها کسانی‌اند که ﴿إِذَا تَلَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾ ما حالا این حال را نداریم تباه‌اش را هم نداریم، تساجدش هم نداریم حدّاكثر این است که «معهم» باشیم نه «منهم».

پرسش: راه بقیه بسته است؟

پاسخ: نه، باز است منتها عقبه ی کئود است یک بیان نورانی از امام رضا(سلام الله علیه) است که حضرت وقتی سفره ی غذا را پهن می کردند خب در هر سفره ای غذای قسمت خوبی هم هست وجود مبارک حضرت قبل از اینکه تناول بکنند یک کاسه ی خالی، ظرف خالی طلب می کردند از بهترین غذاهای آن سفره در آن کاسه می ریختند می گفتند این را برای فلان مستمند بدهید بعد این آیه را قرائت می کردند ﴿فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾ ﴿وَمَا اَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴾ [2] عقبه یعنی گردنه و کُتِل فرمود اینها قدم می زنند راه می روند اما در دشت و بیابان و پارک قدم می زنند آنجا که عقبه است، کُتِل است، گردنه است چرا آنجا نمی روند بعد فرمودند خب لباس مُندرس را دست دوم و سوم را دادن به مستمند که هنر نیست غذاهایی که انسان بعد از مصرف خودش به مهمانهایش اضافه آمده به مستمند بدهد که هنر نیست فرمود چرا اینها عقبه ی کئود را نمی پیمایند آنهایی که اهل عقبه کئودند طی کردند کُتِل و گرده اند آنها مِنْ الْأُولِيَاءِ آنهایی که اهل این کار نیستند لباسهای مانده را می دهند، غذاهای مانده را می دهند، بالأخره فقرا را در می یابند اینها حدّاکثر مع الْأُولِيَاءِ هستند نه مِنْ الْأُولِيَاءِ خب پس سه گروه مشخص شد راه هم برای همه باز است اما رفتن سخت است عقبه ی کئود می خواهد حضرت این آیه را قرائت می فرمود و غذاها را به مستمند می داند خب آنها اولیایند با نبیین اند شاگردان آنها با آنها هستند از آنها نیستند ﴿إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾

پرسش: با توجه به آیه سوره ی «نساء» شهدا و صلحا با اطاعت خدا و پیغمبر به این مقام رسیدند.

پاسخ: البته دیگر یعنی آنها عقبه ی کئود را طی کردند دیگر.

پرسش: چطور وصی انبیا شدند.

پاسخ: اینها عقبه ی کئود را طی کردند با انبیا محشور شدند برای اینکه کاملاً هر چه آنها فرمودند اینها اطاعت کردند این «بذلوا مُهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)» [3] «اینها با آنها بودند هر کاری که آنها فرمودند اینها اطاعت کردند لذا با آنها محشور شدند اما دیگران نه، این چنین نیست.

پرسش: در این آیه منظور از شهدا شهدای مقتول فی سبیل الله اند.

پاسخ: ممکن است، در قرآن کریم اصطلاح شهدا غیر از شهدا به اصطلاح فقهی است قَتِيل در معرکه را قرآن کریم دارد ﴿قَتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [4] و مانند آن، تعبیر شهید نکرده تعبیر شهید در روایات هست و در لسان فقها از کسانی که در راه حفظ دین شربت شهادت می نوشند معمولاً قرآن کریم دارد ﴿الَّذِينَ قَتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، «قَاتِلُوا» و «قَتِلُوا» این گونه از تعبیرات دارد ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ﴾ [5] تعبیر شهید در قرآن کریم به اصطلاح فقهی و اینها نیست البته بعضی از مشایخ (رضوان الله علیهم) احتمال دادند که منظور از شهدا همان شهدای در صحنه ی قتال باشند مرحوم سید حیدر آملی از کسانی است که احتمال می دهد منظور از شهدا همان مقتولین در معرکه ی قتال باشند.

کسانی که اهل این آیه هستند وقتی که سجده می کنند حالا نه تنها آن چهار جایی که سجده ی واجب دارد سجده می کنند این موارد هم که سجده ی مستحب دارد سجده می کنند و کیفیت سجود را هم از مضمون آیه یاد می گیرند یک ذکر مخصوصی است به عنوان ذکر سجده ی تلاوت که مشخص است که همه ی ما می دانیم ولی آن بزرگان در سجده ی هر آیه ای گذشته از اینکه آن ذکر رایج را می خوانند مضمون آن آیه را در سجده ی زیر آن آیه ذکر می کنند در سجده ی این آیه عرض می کنند خدایا «اللهم اجعلنی مِنْ عِبَادِكَ الْمُنْعَمِ عَلَيْهِمُ الْمُهْدِيْنَ السَّاجِدِينَ لَكَ الْبَاكِينَ عِنْدَ تِلَاوَةِ آيَاتِكَ» [6] «مضمون این آیه را در سجده ی تلاوت این آیه ذکر می کنند خب اینها با افراد دیگر فرق می کنند دیگر اینها گروه اول اند که انبیا و اولیایند. اما گروه دوم فرمود: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ﴾ که فرق خَلَف با خَلْف نظیر فرق وعد و وعید است خَلَف به فتح لام به بازمانده های صالح می گویند

خَلْفَ به سکون لام به بازمانده‌های طالح و فاسد می‌گویند ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ﴾ نه «خَلْفٌ» اینها طالح و فاسد بودند برای اینکه عمود دین را رعایت نکردند ﴿أَضَاعُوا الصَّلَاةَ﴾ نماز می‌خواندند اضاعه ی صلات اما واجد شرایط نبود، واجد اجزا نبود، واجد ارکان نبود، واجد مسائل دیگر نبود نماز را ضایع می‌کردند و چون نماز ستون دین است وقتی ستون دین ضایع باشد ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [7] وقتی ستون ضایع شد نهی از فحشا نیست وقتی نهی از فحشا نبود پیروی فحشا و شهوات است لذا فرمود: ﴿وَاتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ﴾ برای اینکه آن عامل بازدارنده ی شهوات که نباشد خب اینها گرفتار شهوت می‌شوند هم شیعه‌ها هم سنیها این بیان نورانی را از حضرت امیر(سلام الله علیه) نقل کردند بعضی از مصادیق شهوات را که بنای رشید است، لباس شهرت است و مانند آن را ذیل این آیه از وجود مبارک حضرت امیر نقل کردند هم در تفسیر ما شیعه‌هاست هم تفسیر برادران اهل سنت از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) فرمود اینهایی که ﴿أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾ اینها غی را ملاقات می‌کنند مستحضرید که غوایت در کنار ضلالت برای بی‌هدفی است آن برای راه گم کردن است یک وقت انسان هدفی دارد راهش را بلد نیست این می‌شود ضال، یک وقت اصلاً بی‌هدف است نمی‌داند کجا برود چه کار انجام بدهد این می‌شود غاوی، گاهی غوایت و ضلالت هر کدام در مورد دیگر به کار می‌رود اما معنای اینها از هم جداست غوایت یعنی بی‌هدفی، هدف گم کرده، ضلالت یعنی بیراهی راه گم کرده اینها چون بی‌هدف بودند بی‌جا کار می‌کردند از آنها سؤال بکنی خب این کار را بکنی برای چه اینها پوچ‌گرایند نمی‌دانند برای چه بیراهه می‌روند این می‌شود غی، غوایت و بی‌هدفی از لطیف‌ترین تعبیرات قرآن کریم این است که اینها که بی‌هدف‌اند فردا بی‌هدفی را ملاقات می‌کنند ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾ غوایت و بی‌هدفی را می‌بینند حالا بی‌هدفی چیست، چطور دیده می‌شود، اینکه می‌گویند جزا عین عمل است از این آیات به خوبی برمی‌آید. آنها که به این نکات نمی‌پردازند می‌گویند یا مضاف محذوف است یا جمله‌ای در تقدیر است «فسوق یلقون جزاء غیهم» این طور می‌گویند اما آنهایی که می‌گویند نه، متن عمل در قیامت حاضر است و حضور غوایت به همین است غوایت باطنی دارد که دوزخ است، ظاهری دارد که ولنگاری است این ولنگاری مستحضرید که کلمه ی بسیط نیست مرگب است یعنی کسی که انگاره ی او، انگیزه ی او، وهم او ول بودن است به او می‌گویند ولنگار این چنین نیست که یک کلمه بسیط باشد که یک وقت است نه، کسی انگاره‌ای دارد، انگیزه‌ای دارد، حساب و کتابی دارد که باید آزاد باشد نه رها، ول نیست این ولنگار نیست اما اگر کسی نه، انگیزه ی او این است که ول باشد این را می‌گویند ولنگار آدم ولنگار در حقیقت ول بودن را، بی‌هدفی را فردا می‌بیند این بی‌هدفی در دنیا ول بودن اوست در آخرت شعله ی جهنم است این همان است به آن صورت در آمده اینکه در بحث دیروز اشاره شده که اخلاق اسلامی، حکمت عملی برهان‌پذیر است برای اینکه به واقعیت متکی است چیزی که به ملاکات واقعی برابر اراده و علم ازلی خدای سبحان تکیه می‌کند از نظر سابقه بعد به بهشت و جهنم تبدیل می‌شود از جهت لاحق این یک عمل اعتباری محض نیست که برهان‌پذیر نباشد ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾ غی را می‌بینند در سوره ی مبارکه ی «فرقان» مشابه این آمده که کسانی که بیراهه می‌روند ﴿يَلْقَ أَثَامًا﴾ [8] اینها معصیت را، اثم را و گناه را آن روز ملاقات می‌کنند آیه ی هیجده به بعد سوره ی مبارکه ی «فرقان» این است که ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَنْقُلْهُ اللَّهُ إِلَى أَثَامٍ﴾ یعنی کسی که خون‌ریزی کند، کسی که حرام خدا را حلال کند، کسی که غیر از ذات اقدس الهی اله دیگر را بپذیرد ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ [9] اثم را می‌بیند خب ما حالا چقدر بگوییم مجاز است، چقدر بگوییم مضاف تقدیر است، چقدر بگوییم جمله اسناد مجازی است اگر خودمان را بالا بیاوریم می‌بینیم درست است اثم یک وجود دنیایی دارد یک وجود آخرتی این است که در بسیاری از موارد حتی کلمه ی باء هم به کار نرفته نفرمود «جزاء بما کانوا یعملون» فرمود: ﴿هَلْ يَجْزُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ نه «بما کانوا» این متنی جزاست اگر چنین چیزی است شما اگر دل‌درد را از یک طبیب سؤال بکنی می‌گوید این ناپرهیزی حرکت می‌کند، حرکت می‌کند به آن درد تبدیل می‌شود این همان ناپرهیزی است دیگر چیز دیگر نیست که این کسی که زخم اثنی؟ عشر دارد یا دستگاه گوارش او آماده نیست اگر غذایی را که نباید بخورد خورد این غذای امروز زخم فرداست دیگر زخم از جای دیگر که نیامده که این همان است دیگر اگر بگویند که این همان است مسافری اگر از جایی

به جای دیگر حرکت نکند بگوید این همان است که این همانی که دروغ نیست مجاز نیست خلاف نیست این همان است دیگر فرمود: ﴿يَلْقَ أَثَامًا﴾ اثم همان است. چنین حکمتی، چنین اخلاقی برهان پذیر است. خب، ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾ ﴿يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ﴾ [10] از جاهایی که «فیهی» خوانده می شود همین جاست نه «فیه» ﴿وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا﴾ ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا﴾ [11] مشابه این مضمون در همین سوره ی مبارکه ی «فرقان» آیه ی ۷۱ است که باز به مناسبت دیگری که در همین سوره ی مبارکه ی «مریم» داریم باید بخوانیم پس اگر کسی این کار را کرد این گروه دوم ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ این بیچاره ها هم راه را گم کردند هم هدف را اصلاً نمی دانند کجا باید بروند نمی دانند حالا بر فرض می خواهند بروند کدام بخش از جهنم باید بروند حالا بر فرض بدانند که کدام بخش از جهنم بروند راهش هم بلد نیستند این سه تا عذاب است یکی اینکه اهل جهنم اند، یکی اینکه کدام بخش است جایشان کجاست هم بلد نیستند، سوم این است که راهش هم بلد نیستند این عذاب فوق عذاب است. خب، ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ که گذشته را اصلاح کند، ایمان واقعی بیاورد و عمل صالح داشته باشد این گروه ﴿فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾ اینها اهل بهشت اند وارد بهشت می شوند.

پرسش: حاج آقا ملائکه اینها را راهنمایی می کند.

پاسخ: ملائکه بعد از اینکه سرگردانی شان را دیدند به اذن خدای سبحان هی می کنند اینها را که ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾ ﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا﴾ [12] که بخش قبلاً گذشت این دامدارها حیوان را از پشت چه کار می کنند، هی می کنند دیگر یک وقت است کسی بدرقه می کند مثل اینکه اهل بهشت را فرشته ها بدرقه می کنند ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا﴾ [13] فرشتگان اینها را بدرقه می کنند با جلال و شکوه اینها وارد بهشت می شوند اما همان ملائکه عذاب کفار را از پشت سر هی می کنند فرمود: ﴿وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا﴾ [14] اگر امروز ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ [15] فردا کسی آنها را بدرقه نمی کند که اینها را با فشار با هی کردن به دوزخ می برند. خب، ﴿فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾ بعد فرمود: ﴿وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا﴾ یعنی این جنت رفتن پاداش آنهاست ما در جنتی بودن آنها و فرستادن آنها به جنت هیچ ستمی به اینها روا نداشتیم معلوم می شود که جزای اینها همان بهشت است به دلیل اینکه فرمود: ﴿وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا﴾ خب بهشت رفتن که دیگر مظلوم شدن نیست و ظلم کردن نیست اینکه فرمود اینها بهشت می روند و به اینها ستم نمی شود یعنی چه، یعنی در جزا دادن حق اینها محفوظ است دیگر تنها یک جای قرآن آمده ﴿جَزَاءً وَفَاقًا﴾ [16] آن هم درباره ی دوزخیهاست وگرنه درباره ی مؤمنین که جزاء وفاق ﴿نِيسْت مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَلِهَا﴾ [17] است و مانند آن، این چنین نیست که جزا معادل عمل باشد که جزا چندین برابر عمل است این فقط درباره ی دوزخیان است که فرمود: ﴿جَزَاءً وَفَاقًا﴾ این ﴿جَزَاءً وَفَاقًا﴾ مفهومش یک جانبه است دوجانبه نیست یعنی بیشتر از آن نیست نه اینکه کمتر نمی شود نه اینکه الا ولابد به همان اندازه که اینها معیصت کردند ما اینها را کیفر می دهیم خیر، بیش از این نمی دهیم ولو کمتر هم می خواهیم بدهیم، خب.

پرسش: آیات می فرماید که بنابر آنچه انجام دادند مجازات می شوند معلوم می شود که کمتر نخواهد شد.

پاسخ: ظلم نمی کنیم کمتر یقیناً نیست بله، یعنی نسبت به مؤمنین کمتر نیست اضافه ممکن است، نسبت به کفار بیشتر نیست کمتر ممکن است ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ [18] این عفو ی که می کند تخفیفی که می دهد یعنی کمتر ممکن است.

پرسش: در قیامت کمتر انجام نمی شود چون می گوید بدترین کاری که انجام دادند در همان شکل در قیامت مجازات می شوند.

پاسخ: بله خب عفو الهی شامل حال اینها می شود دیگر اینها در اثر اعمال قبیح استحقاق عذاب الهی را به اشدّ انحا دارند اما خب رحمت الهی اگر شامل حال آنها شد تخفیف پیدا می کنند دیگر، خب.

﴿فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا﴾ این ﴿وَلَا يُظْلَمُونَ﴾ یعنی ورود آنها به بهشت به عنوان پاداش است و در این پاداش یابی هیچ ستمی به اینها نمی شود این همان است که ﴿لِيُؤْفِقَهُمْ أَجُورَهُمْ﴾ [19] و مانند آن. آن گاه درباره ی بهشت و درجات بهشت و ارقام بهشت به طور کلی بحث می کنند می فرمایند: ﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا﴾ جنتهای فراوانی در قیامت هست و ذات اقدس الهی بندگان خودش را وعده داد به یک امر غیبی برای اینکه جنت محسوس اینها نیست با علوم تجربی هم حاصل نمی شود ایمان به غیب می خواهد و اگر کسی چشم دل باز کرد نظیر حارث بن مالک و مانند آن گویا بهشت را می بیند در آن خطبه ی نورانی حضرت امیر در بحث متقیان فرمود: ﴿فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَاَهَا﴾ [20] «و اگر از مقام «کأن» بالا آمد به مقام «أن» رسید مثل وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) که فرمود: «ما كنتُ أعبدُ ربًّا لم أَرِه» [21] «این نسبت به مبدأ این را فرمود نسبت به معاد هم فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» [22] «این «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» ارشاد به نفی موضوع است یعنی برای من غطائی نیست نه اینکه بین من و جریان قیامت غطائی هست ولی این پرده اگر کنار برود برای من فرق نمی کند خب اگر غطاء هست یقیناً فرق می کند این ارشاد به نفی غطاست یعنی برای من پرده ای نیست این پرده ای که برای عموم کشیده شده است روی چشم خلیهاست فقط در قیامت گرفته می شود ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ [23] برای من غطائی نیست. خب، برای توده ی مردم غیب است کسانی که ایمان به غیب دارند این وعده ی الهی را می پذیرند ﴿جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا﴾ ذات اقدس الهی خُلف وعده نمی کند خُلف وعید مخالف حکمت نیست یعنی اگر تهدید کرده کسی را به فلان عذاب ممکن است عفو کند یا تخفیف ولی خُلف وعده مستحیل است عن الله سبحانه و تعالی نه علی الله و وعد او هم حتماً عملی خواهد شد ﴿لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادُ﴾ [24] هست اینها دیگر جمله ی خبریه است این دیگر وعده نیست جمله ی انشائیه نیست آنجاها که وعده است جمله ی انشائی است اما این جمله ی خبریه است که جمله ی انشائیه وفاپذیر است تخلف ناپذیر است ﴿إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا﴾ چون انسان به طرف موعِد الهی می رود آن وعد هم به سراغ انسان می آید از هر دو طرف صحیح است که بگوییم او آتی است انسان مأتی، انسان آتی است او مأتی و وعد او مأتی است باید گفته می شد وعد او آتی است و عدش می آید اما ما که به آن وعده می رسیم آن می شود مأتی پس اسناد مأتی به وعد صحیح می تواند باشد، خب قسمت ۳۶/مریم/

یک بیان نورانی مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در همان کتاب شریف توحید نقل کرد که پدر و مادر این بچه را تا یکسال اصلاً نزنند، هر گریه ای که او می کند صادقانه است؛ [۲۸] یا دردی دارد یا گرسنه است یا جای او تر شده، هرگز بچه دروغ نمی گوید! اگر لبخندی زده راحت است و اگر گریه ای دارد خسته است یا خوابش نبرده یا کم شیر است یا درد دارد، سه فصل در روایات است که سیدنا الاستاد فرمود اینها از غرر روایات ماست [۲۹] که گریه آن فصل اول توحید است، گریه فصل دوم اقرار به نبوت است، گریه فصل سوم او دعا در حق پدر و مادر است که ایشان می فرماید این جزء غرر روایات ماست؛ ولی در هر حال آنچه در روایت است، فرمود کاری به این بچه نداشته باشید، او بی خود گریه نمی کند، این کودک از مکتبی آمده که ﴿قَالَهُمْهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾. بعد انبیا می گفتند یا همین طور بمانید و با همین فطرت به طور عادی زندگی کنید، یا اگر درس می خوانید علمی یاد بگیرید که با صاحبخانه بسازد! اگر - خدای ناکرده - علم سکولار بخوانید، علم الحادی بخوانید، علم انحرافی بخوانید و علم کید را بخوانید، همیشه در درون شما یک طوفان و بحرانی است، چون باید با این صاحبخانه بسازد! اینکه گفتند اگر کسی علوم الهی را یاد بگیرد زود ترقی می کند، برای اینکه میزبان با صاحبخانه هماهنگ است، فرمود چیزی یاد بگیرید که با او بسازد. قسمت ۷/زخرف/تسنیم این بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در همان حرم الهی در کنار کعبه دید که کسی در اثر فقر می نالد، فرمود اگر دنیا دست او بود و گم می شد او حق نداشت اینجا گریه کند، اینجا جای گریه نیست، اینجا اگر کسی احساس فراغ الهی می کند باید بنالد. چیزی که ما را رها می کند و برای ما وزر و وبال است، فراغ آن گریه ندارد

آموزش بهترین دعاها در قرآن و آداب آن

منتها ما مصالح خودمان را نمی‌دانیم که چیست، بهترین راه عبادت این است که بگوییم: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾ [۵] اما به ما چه چیزی بده، فلان شیء را به ما بده یا فلان امر را به ما بده، در واقع ما نمی‌دانیم که مصلحت ما در آن است یا نه؟ بهترین دعا این است که از خدا «خیر»، «حسنه» و «صلاح» خودمان را بخواهیم که اینها یقیناً مستجاب می‌شود و اگر پیشنهاد دادیم که به ما گفتند خیلی پیشنهاد ندهید که فلان چیز را به ما بدهید یا فلان چیز دیگر را به ما بدهید، چون ما در واقع نمی‌دانیم که فلان چیز به مصلحت ماست یا به مصلحت ما نیست! این دعاها «ربنا»یی که در قرآن کریم است، اینها راه آموزش دعاست: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾، ﴿رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً﴾ [۶] ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا﴾ [۷] این راه دعاست! آن که به ما گفته دعا کنید، گفته چگونه دعا کنید یا نگفته است؟ گفته که چگونه بخوانید! اما اینکه بگوییم به ما فلان وسیله را بدهید، فلان شیء را بدهید، فلان چیز خاص را بدهید یا فلان مقام را بدهید، اینها را نگفتند! چون در واقع ما نمی‌دانیم که به مصلحت ماست یا نه؟ اگر آمد و این چیزها را در دعا خواستیم، اگر همین‌ها مصلحت بود یقیناً عطا می‌کنند و اگر اینها مصلحت نبود، چون او «اعلم» به حال ماست، سیئه‌ای از سیئات ما را می‌بخشد و اگر - إن شاء الله - ما اهل سیئه نبودیم، عادل بودیم و هیچ گناهی نداشتیم حسنه‌ای بر حسنات ما می‌افزاید؛ لذا شما در بحث دعا ملاحظه بفرمایید - به نحو قضیه «سالبه کلیه» - هیچ صاحب دعایی نیست که با دست خالی برگردد؛ اینکه ائمه (علیهم السلام) خودشان این کار را می‌کردند و به ما هم دستور دادند که وقتی به دست دعا کردید، این دست را به صورت بمالید، برای این است که دست از جای بلند و دور آمده و این دست خالی برگشته است، چیزی به آن دادند؛ اگر همان مصلحت بود همان را دادند و آن مصلحت نبود، سیئه‌ای از سیئات انسان را بخشیدند و اگر سیئه‌ای نداشتیم، حسنه‌ای بر حسنات ما افزوده شد؛ این سه ضلع در دعاها و ادعیه هست؛ لذا گفتند شما این دست را به صورت بمالید، برای اینکه از جای بلندی آمده و خالی برگشته است، بنابراین دعا یقیناً مستجاب است. پرسش: مرحوم کلینی می‌گوید قسم دیگری هم هست که در آخرت مستجاب می‌شود؟ [۸] پاسخ: بنابراین مستجاب شده است؛ یعنی به ما این جا نوشته دادند که در آخرت به شما می‌دهیم؛ این نوشته در دست ماست، این را باید بوسید و بر چشم نهاد؛ این چنین نیست که در آخرت جواب دهد، الآن جواب داد که ما آخرت به شما می‌دهیم؛ این وعده او بوسیدنی است و به هر تقدیر دعا بی‌جواب نخواهد بود.

قسمت ۳۰/غافر

زیارت

فراموشی الفبای دین هنگام مرگ علت امر به یادآوری همیشگی آن

اینکه گفتند اسامی چهارده معصوم را مرتب بگویید، بعد از مسئله توحید و وحی و نبوت و کتاب الهی و اینها، برای این است که در سؤال قبر از آدم همین ابتدایی‌ها و الفبا را سؤال می‌کنند، اینها الفبای دین ماست؛ امام اولتان کیست؟ این را هر بچه شیعه ای می‌داند، امام زمانتان کیست؟ همه را می‌دانند؛ اما طامه موت و فشار مرگ مثل غده سرطان و عمل و بیهوشی و اتفاق عمل و اینها نیست، آن قدر مسئله طامه موت سخت است که تعبیر قرآن از آن به «طامه» است، - طامه با «طاء مؤلف» - که همه این چیزها از یاد آدم می‌رود. اگر سؤال قبر درباره مسائل علمی بود، انسان می‌توانست بگوید که انسانی که مرده است بخشی از مشاعرش فعال است؛ اما آن الفبای دین را از ما سؤال می‌کنند که خدای تو کیست؟ دین تو چیست؟ کتاب تو چیست؟ اینها از یاد آدم می‌رود. اینکه می‌گویند شما این حرف‌ها را تکرار کنید بعد از نمازها، این زیارت سه جانبه، نه سند دارد و نه یک عالم و محقق این را گفته، اگر آدم بنا شد که سنتی داشته باشد، چهارده معصوم را بعد از نمازها سلام بدهد؛ اینکه به سه طرف ما سلام بدهیم، نه سندی دارد و نه وجه عقلی دارد، کاری کنیم که اینها برای ما ملکه شود، تکرار شود. از مبارک حضرت امیر تا وجود مبارک حضرت اینها را سؤال می‌کنند در قبر از ما. اینها تنها برای ثواب نیست، محل ابتلای ماست، اینها را باید جواب دهیم،

ثوابش هم سرچایش محفوظ است. «لا اله الا الله» این اذان و اقامه برای همین است، توحید هست، وحی هست، نبوت هست، کتاب هست. خدا غریق رحمت کند سیدناالاستاد را! این را بارها در همین مسجد اعظم شنیدیم که امام (رضوان الله علیه) بعد از رحلت مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله علیه) وقتی ایشان وارد مسجد اعظم شدند، منبر آن گوشه بود، ایشان آخر درس، وقتی درس می خواست تعطیل شود نصیحت می کردند، یکی از نصایحی که با سبک و سیاق عرفانی ایشان هماهنگ بود نقل می فرمودند، این بود که اولین بار ما این بیان را از زبان مطهر ایشان شنیدیم، بعد روایتش را پیدا کردیم. ایشان فرمودند که خیلی ها هستند که وقتی مُردند از آنها سؤال می کنند که «مَنْ نَبِيُّكَ»، [۲۲] یادشان اصلاً نیست که پیامبر او کیست؛ بعد از احقابی از عذاب، تازه یادشان می آید می گویند پیغمبر ما کسی است که قرآن بر او نازل شد، هنوز نام مبارک حضرت یادشان نیست، این است! این برای چیست؟ این کسی که حرف حضرت را گوش نداد و عمل نکرد، یادش نیست. احقاب؛ یعنی هشتاد سال، بعد از هشتاد سال از عذاب، تازه یادش می آید که پیغمبر ما کسی است که قرآن بر او نازل شده و هنوز نام مبارک حضرت یادش نمی آید. اینکه گفتند به این چهارده نفر مرتب بعد از نمازها سلام عرض کنید، در زیارت های خود فراموش نشود، برای این است که اینها محل ابتلای ماست. خدا غریق رحمت کند مرحوم ابن طاووس (رضوان الله علیه) را! او جزء اولیای الهی بود، او دستور داد که انگشتی تهیه کنند که در نگین انگشتر، اسامی چهارده گانه را نوشتند، بعد وصیت کردند که هنگام مرگ این را زیر زبانش بگذارید که برای جواب آماده باشد. بالأخره بی اثر نیست که اگر از من سؤال کردند امام اول و دوم و سوم و اینها، یادم باشد بتوانم جواب بدهم. این طور است. فرمود: ﴿وَأَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ﴾؛ مرگ هم بغتتاً می آید و شما را مبهوت می کند: ﴿فَتَبَهُتْهُمْ﴾ چه قیامت صغرا و چه قیامت کبرا، این صحنه چیست؟ چیزهایی آدم می بیند، افرادی می بیند که اصلاً ندید، صحنه هایی می بیند که اصلاً ندید، آنچه را که دیده بود اصلاً یادش نیست، آنچه را که می بیند اصلاً ندید و نمی داند که مُرد؛ لذا فرمود: ﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ الْعَذَابُ بُغْتَةٌ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾؛ نمی دانید که چه خبر است! این اختصاصی به عالم و غیر عالم و محقق و عامی و اینها ندارد، چون طامه مرگ آن قدر قوی است که تمام مغزها و اعصاب را له می کند. آن وقت آن روح تنها می ماند با بدن مثالی، تا دوباره در قیامت به بدن اولی برگردد. این اگر ملکه نباشد یادش نیست، فرمود این بغتتاً می آید. اگر این آیه اول ناظر به مغفرت بی توبه باشد، این همه آیات پشت سر هم درباره عذاب برای چیست؟ معلوم می شود که درباره با توبه است، بی توبه را که خدا وعده مجبه کلیه نداد. قسمت ۸/زمر/تسنیم

شفاعت

روابطی که در دنیا هست یا روابط متقابل دوستانه است یا روابط بالا و پایین - تابع و متبوع - است یا رابطه، رابطه ولایی است یا رابطه محبت و دوستی است، فرمود نه مولایی از مولایی و نه والی ای از «مَوَلَىٰ» علیه» مشکل او را حل می کند، نه اینکه دوستی مشکل دوست دیگر خود را حل می کند.

مسئله اینکه دوستی مشکل دوست را در قیامت حل نمی کند، در آیات دیگر گذشت ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ [۲۴] که در آن روز هر یک از دوستان از یکدیگر فاصله می گیرند، چون دوست دنیایی در حقیقت دشمن بود، چون به سود او کار می کرد نه در راه حق؛ اما تابع و متبوع، هیچ کسی که متبوع هست در دنیا، مشکل تابع خود را در قیامت حل نمی کند؛ مولایی؛ یعنی متبوعی از مولایی؛ یعنی تابعی، مشکل او را حل نمی کند: ﴿يَوْمَ لَا يَغْنَى مَوْلَى﴾ که متبوع است ﴿عَنْ مَوْلَى﴾ که تابع است ﴿شَيْئاً﴾ که این هم نکره در سیاق نفی است، یعنی هیچ یک مشکلات او را حل نمی کند.

قبلاً هم ملاحظه فرمودید، ما یک «وَلَا» داریم، یک «نُصِرْتُ»؛ «وَلَا» آن است که کسی تمام کارهای دیگری را به عهده بگیرد؛ مثل اینکه پدر یا مادر ولی این نوزاد هستند که تمام کارهای این کودک را اینها به عهده می گیرند؛ اما وقتی این کودک به صورت نوجوان درآمده و بخشی از کارها را خودش می تواند بکند، آن کمبود را «ناصر» او که پدر اوست به عهده می گیرد. «نُصِرْتُ» برای

جایی است که شخص بتواند بخشی از کارها را خودش به عهده بگیرد، آن کمبود را به کمک و یاری دیگری حل کند؛ اما ولایت آن جایی است که تمام کارهای «مولی علیه» تحت حیطة ولی است، فرمود نه ولایی در آن جا اثر دارد و نه نصرتی.

می ماند مسئله شفاعت، اگر ذات اقدس الهی به کسی اذن داد که ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [۲۵] هست، ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ [۲۶] هست، هم آن «شفیع» باید مأذون باشد و هم «مشفوع له» باید «مرتضی المذهب» باشد که ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ آن «مشفوع له» اگر «مرتضی المذهب» بود و پیرو اهل بیت بود از شفاعت سهمی می برد؛ یعنی مشمول شفاعت خواهد بود، این می شود نصرت! گاهی همه کارهای او را ولی انجام می دهد. بنابراین این هم می تواند استثنا باشد از «مولا» و هم می تواند استثنا باشد از «نصرت»، پس اختصاصی به «نصرت» ندارد؛ گاهی تمام کارهای آن «مشفوع له» را به اذن خدا آن «شفیع» انجام می دهد. فرمود در قیامت هیچ متبوعی مشکل تابع را حل نمی کند و هیچ کسی به دیگری کمک نمی کند: ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ﴾ ﴿رَحِمَ اللَّهُ﴾ هم مشخص شد که ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ پس «شفیع» باید مأذون باشد، یک «مشفوع له» هم باید «مرتضی المذهب» باشد، دو؛ ﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ﴾ چرا هیچ کس کمک نمی کند؟ برای اینکه اقتدار فقط از ناحیه خدای سبحان است، او عزیز مطلق است و نفوذ ناپذیر؛ منتها رحمت رحیمیه دارد، می داند که کجا رحمت کند و کجا رحمت نکند؛ این فضای کلی معاد بود. حالا در ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ کفار کجا می روند و مؤمنین کجا می روند؟ مؤمنین را از آیه ۵۱ به بعد مشخص می کند که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَ عِيُونٍ﴾ [۲۷] وضع کفار را از آیه ۴۳ به بعد مشخص می کند که ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ * كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ * كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ * خَذُوهُ فَاَعْتَْلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ * ثُمَّ صَبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ * ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ * إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ﴾ ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ گذشته از اینکه مکتبها و عقاید و معارف، حق و باطل آنها روشن شد، حالا تبهکاران کجا می روند و پرهیزکاران کجا می روند، فصل بین اینها را ذکر فرمود. فرمود درخت «زقوم» که بحث آن در سوره مبارکه «صافات» [۲۸] و اینها گذشت، درختی است نسوز که از آتش روییده می شود؛ یعنی آتش جهنم مثل آب دنیا درخت پرور است. ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ﴾ در خود متن جهنم هست، شجرهای گوناگون و درختهای گوناگونی که از درون آتش می جوشد، یک درخت نسوزی است که آب آن آتش است. برهانی که در آخر آن هست این است که این همان است که شما شک داشتید، این تردید شما در دین همین است؛ یعنی این همان باطن تردید است، حالا اگر کسی ناپرهیزی کرد و باطن او به صورت غده سرطان درآمد، می گوید این همان است و چیز دیگری نیست؛ منتها خودت پروراندی. ذات اقدس الهی هیچ کسی را با دشمن خلق نکرده است، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالْجَهَادِ الْأَكْبَرِ» [۲۹] یا فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»، [۳۰] بدترین دشمن آدم که هوس است، خدا ما را با دشمن خلق نکرد، این بی نظمی ما بود که ما نتوانستیم از این نیروهای داخلی که همه اینها به منزله فرشتهها هستند و در خدمت ما هستند، ما این فرشتهها را به صورت دیو درآوریم! مگر خدا دشمن خلق کرده در درون ما؟! اینکه فرمود: ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [۳۱] است، چون «أَحْسَنُ الْمَخْلُوقِينَ» را آفرید، تمام دستگاه را منظم و طبیبانه و حکیمانه خلق کرد؛ چه در بخش طبیعت و چه در بخش فطرت در درون ما - معاذ الله - دشمن خلق کرد یا ما خودمان دشمن ساختیم؟ در درون ما آفت آفرید یا خودمان آفت ساختیم؟ اینکه فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»، با اینکه فرمود: ﴿وَوَيْلٌ لِّلنَّفْسِ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ [۳۲] چطور می شود که انسان در درون خود دشمن داشته باشد؟ اینکه حضرت فرمود: «جَاهِدُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تُجَاهِدُونَ أَعْدَاءَكُمْ»، [۳۳] چطور می شود که دشمن را به صورت خانه زاد ما خودمان می پرورانیم؟ مستحضرید اگر کسی درست تربیت نشود و زندگی نکند، همینها که ابزار کار او هستند، همینها می شوند غده. ببینید این میوه را ذات اقدس الهی منظم خلق کرد، اگر باغبانی - حالا یا باغبان درون یا باغبان بیرون - مواظب نباشد، درون این میوه کرمی پیدا می شود، کرم که از بیرون نیامده است! این هوس! این غرور! اینها یک برکات الهی است که آدم غرور داشته باشد که کسی به کشور او حمله نکند؛ یک چیز خوبی است و غیرت را هم روزهای قبل معنا کردیم؛ اما این غروری که من باید جلو بروم - همین بازیها - که من باید این باشم، نام مرا باید ببرند، همین می شود یک غده! همین می شود یک کرم! وگرنه در درون این سبب

هیچ کرمی را ذات اقدس الهی خلق نکرد! گاهی انسان محدود فکر می‌کند، این آسمان و زمینی که این همه براهین بر آن هست، گاهی انسان یک آسمان و زمین محدودی دارد و در محدوده خودش می‌لرزد. این بزرگان می‌گویند کرمی که در درون یک حبه گندم هست، آسمان و زمین او به اندازه یک سانت یا کمتر از یک سانت است، «چو آن کرمی که در گندم نهان است *** زمین و آسمان او همان است»، [۳۴] این وقتی بالا را نگاه می‌کند که آسمان اوست و پایین را نگاه می‌کند زمین اوست، مجموعاً یک سانت نمی‌شود. خیلی‌ها آسمان و زمینشان همین است که بین منزل و محل کارشان، همین‌طور «بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ» است و دیگر نمی‌دانند که کجا دارند زندگی می‌کنند؟ سر بالا بکنند آسمانی ببینند!

دخان ۱۶/تسنیم

معامله با خدا

در قرآن کریم گاهی جنبه معاملات را رعایت میکنند سخن از خرید و فروش است، گاهی سخن از خرید و فروش نیست سخن از اجاره و استجاره است، گاهی سخن از وعده و وعید است و هبه و امثال ذلک است همه این موارد به هبه برمیگردد البته همهاش منت الهی است لکن گاهی تعبیر به خرید و فروش دارد که ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾ [۱۹] گاهی هم تعبیر به اجاره و استجاره و امثال ذلک است «یوفون أجورهم» و مانند آن اینجا از همان قبیل است خب اجر را که به خریدار و فروشنده نمیدهند که در خرید و فروش سخن از ثمن و مثن است در اجاره است که سخن از اجرت و اجر و امثال ذلک است فرمود شما اجیر خدا باشید مستحضرید که همه این تعبیرات تشویقی است اگر کسی با خدا رابطه پیدا کرد چه به صورت بیع، چه به صورت اجاره یا به عقد دیگر عوض و معوض هر دو را خدا به او میدهد انسان برای خودش کار میکند از خدا مزد میگیرد هم عوض برای اوست، هم معوض برای اوست اما اگر با شیطان رابطه پیدا کرد عوض و معوض را او میبرد این میشود خسر الدنیا و الآخره حالا اگر کسی بیراهه رفت، رفت به طرف گناه خب چه کسی بهره میبرد؟ شیطان، اجرتی هم که دریافت میکند به سود چه کسی است؟ باز به سود شیطان او هر دو را میبرد اگر به کسی قدرتی دادند، مالی دادند در برابر یک کار حرامی، خب این قدرت و مال را دوباره در همان مسیر صرف می‌کند ارتباط با شیطان، معامله با شیطان که باعث خسران است یعنی آدم سرمایه را میبازد برای اینکه عوض و معوض هر دو را او میبرد لذا فرمود: ﴿فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾ [۲۰] مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ [۲۱] اینها خودشان را باختند برای اینکه خودشان را تحویل او دادند

دیگر خودی نمانده، عمری نمانده یک وقت است یک تاجر ورشکست میشود خب بالأخره زنده است دیگر اینکه تجارتش پارچه بود، عمر نبود ولی کسی که زندگی میکند تجارتش سرمایهاش عمر است نه پارچه آن کسی که ورشکست میشود پارچه را از دست داده اما این تبهکار عمر را از دست داده چیزی برایش نماند که عوض و معوض هر دو را شیطان میبرد اما در داد و ستد با الهی یا اجرت و اجاره و استیجار الهی عوض و معوض هر دو را خدا به انسان میدهد لذا میفرماید یک عده ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ﴾ [۲۲] اینجا فرمود: ﴿أَجْرًا حَسَنًا﴾ آدم برای خودش کار میکند مثل اینکه تعبیر تشویقی که ما به بچه‌هایمان میگوییم، میگوییم اگر این کار را کردی فلان مقدار من به تو کمک میکنم خب او دارد برای خودش درس میخواند رشد میکند البته ما یک نفع ضمنی هم میبریم ولی ذات اقدس الهی ﴿غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ [۲۳] فرمود هیچ نحوی و هیچ نفعی عاید ذات اقدس الهی نخواهد شد ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ لذا اجر است تعبیر اجر هم یک تعبیر تشویقی است ﴿أَنْ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا﴾ آن هم

﴿مَا كَثَبَ فِيهِ أَبَدًا﴾ در اجر غرق است کسی از او نمیگیرد که چون وقتی عطاى الهی باشد کلّ جهان مأموران الهیاند اگر ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۲۴] شد و ذات اقدس الهی اراده فرمود که چیزی به کسی بدهد همگان مطیعاند دیگر کسی از او نمیگیرد قسمت کهف/۳/تسنیم

لوجه الله

در تمام کارهای خیر یک امر ابدی در آنجا ظهور می کنند، - معاذالله - کار اگر خیر نباشد باطل باشد، آن را خدا می فرماید: ﴿وَقَدْ مَنَّا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَعَجَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ [7] آن دیگر کار نیست؛ اما کارهای خیر همه آنها «لوجه الله» است. در سوره مبارکه «انسان» وقتی درباره اهل بیت (علیهم السلام) سخن به میان می آید، فرمود: ﴿إِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ﴾ [8] «وجه الله» هم یک امر ابدی است، در همه مواردی که قرآن کریم فنای موجودات را نام می برد «وجه الله» را استثنا می کند ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [9] و یا ﴿كُلُّ شَيْءٍ مِّنْ عِندِهِ فَإِنْ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [10] «الله» بالاتر از آن است که استثنا بشود، اصلاً در فهم و ذهن کسی نمی آید تا ما بگوییم همه چیز مُردنی است مگر «الله»، همه چیز از بین می رود مگر «وجه الله»، «فیض الله»، «عنایت الهی»، «اشراق الله»، «افاضة الله» و مانند آن.

کارهای خیر ﴿لَوَجْهِ اللَّهِ﴾ است، این «وجه الله» روح این کار خیر است، این را زنده نگه می دارد. اگر روح، زنده بود بدن برای همیشه زنده است. اگر کسی کاری را کرد گفت: ﴿إِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ﴾؛ این روح هم که می تواند ﴿وَجْهِ اللَّهِ﴾ را درک کند «الله» را نمی تواند درک کند، این کار را گفت: ﴿إِنَّمَا نُنْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ﴾؛ این «وجه الله» روح این کار می شود، این مدرسه سازی، خیر دادن و جامعه را روشن کردن اینها خیر است. اگر کسی این را ﴿لَوَجْهِ اللَّهِ﴾ انجام داد این «وجه الله» روح این کار می شود، روح وقتی زنده باشد بدن برای همیشه زنده است.

بنابراین درست است که ما عمرمان محدود است کارمان محدود است؛ اما از طرفی مثل آن رودخانه ای هستیم که به دریای نامتناهی وصل هستیم. اگر کسی بگوید این رودخانه چگونه ابدی است؟ جوابش این است که درست است رودخانه محدود است ابدی نیست، ولی به ابدی وصل است. اگر ما کار را ﴿لَوَجْهِ اللَّهِ﴾ کردیم، این ﴿وَجْهِ اللَّهِ﴾ که از بین نمی رود، روح این کار به وسیله ﴿وَجْهِ اللَّهِ﴾ تا ابد زنده است، آن وقت می شود ره توشه برای ابد. قسمت/۴/طور/تسنیم

اینکه می گویند: «یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود»؛ این جمله دومی، تفسیر اولی است. یکی بود معلوم است؛ اما یکی نبود، خدا یکی نیست که دومی داشته باشد. یکی بود؛ یعنی همین خدا که یکی بود، یکی عددی نبود، «وَحَدَانِيَّةُ الْعَدَدِ». [۱۰] در بیانات نورانی امام سجاد (علیه السلام) دارد، خدا یکی نیست؛ نه مثل اینکه بگوییم، یک درخت، یک انسان، یک ستاره، یک شمس و یک قمر؛ یعنی یکی عددی نیست که زیرمجموعه کمّ باشد. یکی بود، اما یکی نبود؛ یعنی یکی شخصی الهی بود، یکی عددی نبود؛ آن گاه این را جمله بعد تفسیر می کند، غیر از خدا کس دیگری نبود، اما اینکه می گوییم خدا یکی بود، یکی آن طور نیست که بگوییم، زید یکی بود، عمرو یکی بود، آسمان یکی بود، درخت یکی بود، قمر یکی بود، شمس یکی بود، بلکه یکی بود، اما یکی نبود؛ یعنی وحدت او وحدت عددی نبود. حالا این ذات اقدس الهی که می گوییم «لا اله الا الله»، توده مردم که غیر از این درک ندارند و ما هم موظف نیستیم که آن حرف های قلمبه سلمیه را به اینها بگوییم. مرحوم صدوق نقل کرد که یک شخص عادی آمده، عرض کرد «دلّنی عن التوحید»، فرمود: «هُوَ الَّذِي أَنْتُمْ عَلَيْهِ»؛ همین که دارید توحید است. اما در روایت دیگر نقل کرد که هشام خدمت حضرت مشرف شد، خود حضرت ابتدائاً از او سؤال می کرد: «أَتَنْعَتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى؟» آیا خدا را نعت می کنی؟ عرض کرد بله «یابن رسول الله»، فرمود: «هَاتِ»؛ خدا را نعت کن، می خواهم ببینم چطور نعت می کنی، عرض کرد: «هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» حضرت نقض کرد، فرمود: «هَذِهِ صَفَةٌ يَشْتَرِكُ فِيهَا الْمَخْلُوقُونَ»؛ این طور که شما می گوید سمیع است،

دیگران هم سمیع هستند، بصیر است دیگران هم بصیر هستند، عرض کرد، «یابن رسول الله»، پس چطور من خدا را وصف کنم؟ فرمود: نگو «سمیع» است، نگو بصیر است، نگو «علیم» است، فرمود: «تَوَرَّ لَا ظُلْمَةَ فِيهِ وَ حَيَاةٌ لَا مَوْتَ فِيهِ وَ عِلْمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ» [۱۱] او علیم نیست، او علم است. این کجا، آن کجا! همه که هشام نمی‌شوند. فرمود ما حرف هایی داریم احادیثی داریم که «لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ [12]». «قسمت ۲۶/زمر تسنیم

قلب و عقل

تمثیل یک سهم تعیین کننده‌ای در فهمیدن مطلب دارد. ما هیچ کدام الآن شک نداریم که آفتاب را داریم می‌بینیم و آنهایی هم که گفتند «آفتاب آمد دلیل آفتاب» [۱۰] حرفشان همین است! آفتاب را آدم می‌بیند، ولی آن که کارشناس است به ما می‌گوید شما که آفتاب را نمی‌بینید، آنچه شما می‌بینید نور آفتاب است، مگر آفتاب قابل دیدن است؟! تازه آن وقتی که هنگام کسوف شده - با اینکه نور آن، یعنی قمر بین ما و آفتاب فاصله شد و نمی‌گذارد نور آفتاب به ما برسد در حقیقت زمین را ظلّ می‌گیرد نه آفتاب را که ما می‌گوییم آفتاب را ظلّ گرفته! زمین را ظلّ گرفته، یعنی قمر بین ما و آفتاب فاصله می‌شود، آن چهره قمر شفاف است، سایه قمر می‌افتد روی زمین، زمین را ظلّ می‌گیرد که ما در سایه قرار دادیم - آن وقتی که زمین را ظلّ گرفته و به اصطلاح کسوف است، این کارشناسان می‌گویند کسی که بخواهد آفتاب مُنْكَسِفَه را با چشم غیر مسلّح ببیند کور می‌شود، تازه آن وقت! بنابراین ما دسترسی به آفتاب نداریم، ما نور آفتاب را می‌بینیم؛ این تازه تمثیل است که ما خیال می‌کنیم آفتاب را داریم می‌بینیم. درباره ذات اقدس الهی باید گفت آنچه هست ظهور است و ظهور او هم نامتناهی است! ازلیت و ابدیت را ظهور او دارد اداره می‌کند! عارف، برهان حکیم را می‌پذیرد و حکیم در برابر عارف خاضع است، می‌گوید راهی که تو می‌روی برای ما دشوار است، نه اینکه رفتنی نیست! این جنگ بین عقل و قلب، جنگ منزّه و مقدّسی است؛ نظیر تخاصم بین فرشته‌ها که در «مَلَأُ اَعْلَى» تخاصمی هست، چه اینکه در بهشت هم ﴿يَتَنَازَعُونَ فِيهَا﴾ [۱۱] در ربودن «کأس» ها از دست فرشته‌ها نزاعی هست؛ یک نزاع نرم و محبوب و مقدّسی در بین فرشته‌ها هست، تخاصمی در «مَلَأُ اَعْلَى» بین فرشته‌ها هست، آن جنگ مقدّس بین عقل و قلب است که عقل می‌گوید من می‌خواهم بفهمم و قلب می‌گوید من می‌خواهم ببینم؛ قلب می‌گوید این هنر نیست، این گپ زدن است، این حرف زدن‌ها بس است، یک مقدار برو به دنبال خطبه حضرت امیر که فرمود بهشت را ببین! جهنم را ببین! بهشت و جهنم که موجود هستند! یک بیان نورانی از حضرت رضا(سَلَامُ اللهِ عَلَيْهِ) است که فرمود: «لَيْسَ مَنَا» کسی که بگوید - مَعَاذَ اللهِ - بهشت و جهنم خلق نشده است. [۱۲] فرمود حالا که بهشت هست جهنم هست و دیدن ممکن است برو ببین! «وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»، من که دیدم! «مَا كُنْتُ اُعْبُدُ رَبًّا لَمْ اَرَهُ» این درباره مبدأ، «لَوْ كُشِفَ الْغُطَاءُ مَا اَزْدَدْتُ يَقِينًا» [۱۳] این درباره معاد، در آن خطبه «قاصعه» هم وجود مبارک پیغمبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ) فرمود: یا علی! «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ»؛ [۱۴] فرمود هر چه من می‌شنوم تو می‌شنوی و هر چه من می‌بینم تو می‌بینی؛ منتها وحی بر تو نازل نمی‌شود، تو پیغمبر نیستی و شریعت نمی‌آوری. پس «بین المبدأ و المعاد» که وحی و نبوت است را او دیده، مبدأ و منتها را دیده، لکن آنچه را می‌بیند ظهور است؛ مثل اینکه ما آفتاب را می‌بینیم و هیچ هم تردیدی هم نداریم که آفتاب را می‌بینیم؛ ولی کارشناس می‌گوید نور آفتاب را می‌بینید، نه خود آفتاب را! ما ﴿نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ [۱۵] را می‌بینیم.

بنابراین هیچ نزاع مذمومی بین حکیم و عارف نیست، یک نزاع محمود و ممدوحی؛ نظیر تخاصم در «مَلَأُ اَعْلَى» است و ما درک ذات اقدس الهی را از نظر مفهوم مکلف هستیم و این حدود ۳۵ روایت می‌گوید که وارد آن محدوده منطقه ممنوعه نشویم، یعنی وارد منطقه ذات نشوید، اگر می‌خواهید ببینید، چه چیزی را می‌خواهید ببینید؟ او که جزء ندارد تا ببینید! کُلّ آن هم که نامتناهی است و قابل اکتنا نیست، خودت را برای چه چیزی خسته بکنی؟! به مقام فنا هم که برسی، وحدت شهود نصیب شما می‌شود، نه وحدت وجود! تو در مقام فنا اگر خود را نبینی و بخواهی خدا را ببینی، چون محدود هستی، شهود شما هم در مقام فنا شهود محدود خواهد بود، و شهود محدود هم فقط می‌تواند به ظهور حق، فیض حق و تجلّی حق راه پیدا کند، نه خود حق! او

که جزء ندارد تا شما جزء او را ببینی، کلّ آن هم که نامتناهی است. پرسش: ... ادنی را چه می‌گوییم؟ پاسخ: همین‌طور است! هر چه هم که برسد، باز فاصله بین وجود مبارک پیغمبر که یک وجود ممکن است و محدود است - چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) محدود است متناهی است - فاصله بین این محدود و خدا نامتناهی است، نمی‌شود گفت که - معاذ الله - فاصله بین خدا و پیغمبر محدود است؛ یعنی خداوند به مقدار محدود از پیغمبر بزرگ‌تر است، او «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» [۱۶] خدا به اندازه نامحدود از صادر اول بزرگ‌تر است؛ لذا هر چه هم پیغمبر بالا برود محدود است و نسبت به تجلیات ذات اقدس الهی نامتناهی است؛ لذا آن نامتناهی اگر بخواهد جلوه‌ای کند او مدهوش می‌شود؛ همان‌طوری که برای کلیم حق (خَرَّ مُوسَى) [۱۷] پیش آمد، اگر آن ذات ذره‌ای فیض و تجلی خود را بیشتر کند، برای حبیب حق و برای خلیل حق هم «خَرَّ خَلِيلٌ» و «خَرَّ حَبِيبٌ» پیش خواهد آمد و آن مدهوش شدن در قوس نزول بود؛ یعنی حضرت وقتی که در عالم طبیعت بود، آن مراحل عالیه که نازل می‌شد مدهوش می‌شد، درباره معراج چنین چیزی نیست که وجود مبارک حضرت در معراج مدهوش شده باشد، ولی «عَلَىٰ أَيْ حَالٍ» آنچه برهان بر آن قائم است، این است که فاصله خدا از صادر اول نامتناهی است و چون نامتناهی است - آن روز به عرض شما رسید - اگر کسی این‌جا یک کلمه رقم نه را بنویسد، بعد از این‌جا تا کره مریخ و بالاتر از مریخ هر چه هست صفر بگذارد و منظور از این رقم هم رقم نجومی باشد، باز متناهی است! و عدم تناهی هم به آن معنا قابل درک نیست، ما مفهوم غیر متناهی را که درک می‌کنیم، این غیر متناهی به حمل اولی است! قسمت ۶/دخان/تسنیم

محبت

قرآن کریم هم سعی می‌کند براساس دوستی، آفرینش عالم و آدم را تبیین کند. در جریان آفرینش، آن حدیث قدسی معروف است که فرمود: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَأَعْرِفَ»، [۷] این حدیث نشان می‌دهد که اصل خلقت بر اساس محبت صادر شده است. این حدیث نورانی «كسَاء» را ملاحظه بفرمایید، در «حدیث كسَاء» دارد که من آسمان و زمین را با محبت اینها آفریدم [۸]! پس آفرینش بر اساس محبت است، نه براساس «خوف» یا براساس «شوق». در سوره مبارکه «آل عمران» هم فرمود: اگر شما دوست‌دار خدا هستید، پیرو محبوب خدا باشید تا در مدار محبت او، از محبت‌بودن به محبوب‌بودن برسید، کاری کنید که خدا هم دوستتان داشته باشد: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» [۹] شما دوست خدا که هستید، «خَوْفًا» و «شَوْقًا» «که نیست، «حُبًّا» هست؛ این «أَطِيعُوا اللَّهَ» اگر «حُبًّا» هست، «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» و «أَطِيعُوا أَوْلِيَ الْأَمْرِ» هم باید «حُبًّا» باشد! پیرو حبیب خدا باشید، یعنی در مدار محبت حرکت کنید تا از محبت‌بودن به محبوب‌بودن منتقل شوید، «حدّ وسط» این انتقال هم پیرو حبیب خداست. شما که محب «الله» هستید، برای اینکه همه نیازهای شما را او تأمین می‌کند؛ شما اگر دوست او نیستید، پس دوست چه کسی هستید؟! چون اصل «كَانَ تَامَّةً»، «كَانَ نَاقِصَةً»، اصل هستی و نعمت‌ها، همه از اوست، یقیناً خدا را دوست دارید! این دوستی خدا، یعنی شما محب هستید و «الله» محبوب است، برای اینکه شما از محب بودن خدا به محبوب بودن «الله» منتقل شوید، باید در مدار حبیب خدا حرکت کنید: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» چرا؟ چون من حبیب او هستم! «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»، پس انتقال از محب بودن به محبوب بودن «حدّ وسط» می‌خواهد؛ «حدّ وسط»، حلقه ارتباطی و رابطه اتصالی آن پیرو حبیب خداست، پس شما پیرو حبیب خدا باشید. این تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علیّت است، نه اینکه اگر از من اطاعت نکردید جهنّم می‌روید یا بهشت نمی‌روید، البته اگر آن کار را کنید جهنّم نمی‌روید و به بهشت می‌روید؛ ولی «حبیب الله» نخواهید بود! اگر بخواهید حبیب «الله» شوید، باید «حدّ وسط» شما پیروی از محبت «الله» باشد، آن وقت مسئله قُرب فرائض و قُرب نوافل و امثال آنها که در مدار محبت تنظیم می‌شود، شامل حالتان خواهد شد. قسمت ۲۴ شورا

لقمان به فرزندش دستور می‌دهد: ﴿وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾ [۱۵] یعنی در خطی مشی خود، مقتصد و میانه رو و معتدل باش! چون عدل نور است، اگر کسی در اعتقادهایش از افراط و تفریط پرهیز می‌کند، نور الهی نصیب او شده که درست می‌فهمد و درست می‌اندیشد و درست معتقد می‌شود و اگر در اخلاقیات از تندی و کندی رذایل اخلاقی مصون است، فضیلت اخلاقی نوری است که نصیب او شده و او به این فضیلت اخلاقی متخلق شده با این نور در جامعه حرکت می‌کند و اگر گفتار او و رفتار او آموزنده است، این نوری است که نصیب او شده و با این نور در بین مردم حرکت می‌کند و این نور هم در قیامت به صورت ﴿نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ ظهور می‌کند. پس این‌طور نیست که این نور مخصوص قیامت باشد که در دنیا انسان مؤمن نور نداشته باشد، نه! در دنیا انسان مؤمن هم نور دارد و با آن نور در جامعه زندگی می‌کند و مشی او نورانی است و دیگران را هم روشن می‌کند؛ لذا فرمود: ﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا﴾ که ﴿تَمْشُونَ بِهِ﴾؛ نه تنها در صحنه قیامت با این نور مشی می‌کنید و با این نور راه بهشت را می‌شناسید و طی می‌کنید، بلکه در دنیا هم نورانی خواهید بود.

غیرت

حفظ یک زبان، حفظ یک زمین و حفظ یک سرزمین، نعمت الهی است و غیرتی می‌خواهد. این کلمه غیرت از پُربرکت‌ترین واژه‌های دینی ماست، چون خیلی از امور باید دست به هم بدهند تا غیرت را بسازند. بعضی از کلمات که بار سنگینی ندارند، برای این است که فقط تک بُعدی هستند؛ آب، آب است و هوا، هواست؛ اما غیرت این‌طور نیست که مثلاً از یک چیز شما بتوانید تعبیر بکنید و بگویید غیرت؛ سه عنصر دقیق رقیق عقلی عمیق را باید کنار هم بگذارید تا بشود غیرت. غیرت یعنی غیرزدایی که فردا روز غیرت است؛ یعنی روز بیست و دوم بهمن روز غیرت است! معنای غیرت این است که انسان آن حالت را داشته باشد که به هیچ وجه اجازه ندهد غیر وارد سرزمین او بشود، آن شرف را داشته باشد و به خودش هم اجازه ندهد که وارد حرم و حریم دیگری بشود! شما این بیان نورانی حضرت امیر را نگاه کنید در نهج‌البلاغه فرمود: «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ»؛ [۲۶] هیچ مرد باغیرت زنا نمی‌کند، این یعنی چه؟ کسی که زانی است یعنی وارد حریم دیگری شد! «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ» حالا «زَنَاءُ الْبَصَرَةِ» به چیست؟ به نگاه است، هیچ مرد باغیرتی نامحرم را نگاه نمی‌کند؛ حالا لازم نیست که زنا می‌آمیزی باشد! این کلمه این‌قدر شریف است! غیرت یعنی غیرزدایی، هیچ اجازه ندهیم که بیگانه در سرزمین ما بیاید؛ در سیاست ما، در دیانت ما، در اقتصاد ما و در زیارت ما! و خودمان هم به خودمان اجازه ندهیم که وارد سرزمین کسی بشویم، «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ». این دو عنصر به زحمت می‌توانند که غیرت را تصریح بکنند، بدون عنصر سوم محال است! آن عنصر سوم این است که انسان تا محدوده خود را نشناسد و حرم امن خود را بازشناسی نکند، آن دو تا ممکن نیست! ما بگوییم دیگری را به حریم خود راه نمی‌دهیم؛ حالا حریم ما کجاست؟ از حریم خودمان تجاوز نکنیم، حریم ما کجاست؟ یک ملت بی‌سواد نمی‌تواند غیور باشد! آن امام (رضوان الله علیه) که ما را با غیرت بار آورد، این سه عنصر را به ما فهماند: اول، بفهم که حرم امن تو تا کجاست؟ دوم، بفهم که راه برای استکبار نیست؛ سوم، بفهم که نباید ستم بکنید. اینکه گفتیم نه ظالم بشویم نه مظلوم، همین است! نه استکباری را بپذیریم و نه خودمان مستکبر بشویم! نه وارد حریم دیگری بشویم و نه اجازه بدهیم که دیگری به حریم ما وارد بشود! «دیانت» هم همین‌طور است؛ هیچ دیوثی غیور نیست! شما این جمله نورانی حضرت امیر را نگاه کنید، فرمود کسی که به ناموس دیگری نگاه کند غیرت ندارد! اگر کسی به ناموس او نگاه کرد و او اعتراض نکرد هم غیور نیست؛ بله، اگر کسی به ناموس او نگاه کند و این شخص اعتراض نکند، آن «دیانت» است و غیرت نیست؛ اما خود او دارد نامحرم را نگاه می‌کند! فرمود اگر کسی به نامحرم نگاه کرد، غیرت ندارد و امام، شاگرد این مکتب بود و فردا این مکتب دارد زنده می‌شود؛ این حساب شرق نیست، حساب غرب نیست، عظمت دینی است! خیلی‌ها ممکن است که همین حرف‌ها را بزنند؛ اما در یک بُعد از ابعاد سه‌گانه است؛ وقتی که دستشان رسید، یا تابع می‌شوند یا متبوع. دیروز عرض می‌کردم ما وقتی که در این راهپیمایی شرکت می‌کنیم، خیلی‌ها سؤال می‌کردند که پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به غزوه می‌رفت، در راه که می‌رفت چه می‌گفت؟ ما وقتی به روایات

نگاه می‌کردیم می‌دیدیم که حضرت می‌فرمود: «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ» [۲۷] «يَا (که‌هیص)» [۲۸] به اینها می‌گفتم و اینها هم در راهپیمایی می‌گفتند. مردم با «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ» راهپیمایی کردند و این هم هست و می‌ماند! غرض این است که امام آمد این واژه‌ها، قرآن و روایات را معنا کرد، حشر او با پیغمبر و اولاد پیغمبر (عَلَيْهِمُ السَّلَام)! قسمت ۱۰/دخان/تسنیم

هنر

در این بخش هم فرمود که آنها این‌طور هستند، وقتی (إِذَا أَتَخَنَّتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنَّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً) وقتی قبول کردند (حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ) آن وقت برادرانه زندگی می‌کنید ولو حالا کافر باشند! پرسش: ... با توجه به اینکه بسیاری از دانشمندان بدبین هستند نسبت به آینده، آیا؟ پاسخ: هیچ هم بدبین نیستند، به خودشان بدبین باشند! بسیاری از دانشمندانی که جهان را با حسّ و تجربه می‌شناسند نه با عقل، ممکن است که این‌طور باشند. الآن فیلمی که به نام مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، همان دوران کودکی آن حضرت است، باید تکمیل بشود تا دوران جوانی، میانسالی و دوران پایان عمر حضرت را نشان بدهد، این می‌شود هنر! آن هنری که از خیال به حسّ می‌آید و از حسّ به خیال می‌آید یک دور باطلی است، این دیگر پرورنده نیست! این بازی است، نه هنر! هنر آن است که معقول را محسوس بکند و جامعه را عقلانی بکند؛ اگر پیامی از بالا نیاید که جامعه را بالا نمی‌برد! این فیلم باید تتمیم بشود، آن مسئولین باید برای این سرمایه‌گذاری بکنند. این بیان نورانی که مرحوم کلینی از حضرت نقل کرد، در بحبوحه جنگ، حضرت فرمود که برو تو را بخشیدم! این جهان را اصلاح کرد! ایران این را شنید، روم این را شنید، طولی نکشید که این دو امپراطوری را اسلام گرفت، وگرنه حجاز مگر می‌توانست ایرانِ قَدَر را آرام بکند؟! ایرانی که قدم به قدمش یا سنگر است یا شیار است یا دفاع است، مگر چهار تا عرب حجازی می‌توانستند این امپراطوری ایران و روم را در مدت کوتاه رام بکنند؟ هیچ ممکن نبود! این طبرستان قَدَم به قَدَم شیار است و کوه است و درّه، مگر ممکن بود کسی طبرستان را فتح کند؟! اما دفعه‌ای به استقبال قرآن و عترت آمدند! بشر تشنه «حق» است، اینها دیدند این پیام حق است و از سلاطین قبلی هم به ستوه آمدند، وقتی ایران و روم را اسلام گرفت، دیگر خاورمیانه که بیش از این دو قطب نداشت، وقتی در قرآن دارد که (غُلِبَتِ الرُّومُ) [۱۷] رومی‌ها شکست خوردند، دیگر فاعل معلوم است که ایرانی‌ها فاتح شدند؛ مثل آن روزی که این دو هم‌سنگ هم بودند، یعنی شوروی سابق با آمریکا، اگر می‌گفتند شوروی شکست خورد یعنی آمریکا پیروز شد یا اگر می‌گفتند آمریکا شکست خورد یعنی شوروی پیروز شد، اینکه فرمود: (غُلِبَتِ الرُّومُ) دیگر فاعل نمی‌خواهد، برای اینکه غیر از ایران چه کسی می‌تواند روم را شکست بدهد؟ «وَحَذَفُ مَا يُعْلَمُ جَائِزٌ»، معلوم بود که ایران فاتح است! بعد (وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ) [۱۸] هر دو را همین حجاز گرفته، حجاز برای این دو امپراطوری یک حیات خلوتی بود! بشر تشنه «حق» است، الآن همین فیلمی که به نام مبارک حضرت است اگر تکمیل بشود دوران نبوتش، دوران مبارزاتش، دوران حکومتش، دوران قبل از هجرتش و دوران بعد از هجرتش عرضه بشود این می‌شود هنر و بقیه بازی است! از بازی و «لَعِب» کاری ساخته نیست! این «لَعِب» ریشه آن از همین لُعاب دهان است، با لُعاب دهان هیچ تشنه‌ای سیراب نمی‌شود؛ اگر تشنه‌ای مقداری آب دهان را در کنار لب جمع بکند می‌شود لُعاب، با این عطش کسی فرو نشسته نمی‌شود. با «لَعِب» و بازی جامعه متمدّن نمی‌شود، بلکه با هنر جامعه متمدّن می‌شود. هنر از بالا می‌آید به پایین و دست پایینی را می‌گیرد می‌آورد بالا، از عقل به حسّ و از حسّ به عقل که جامعه را می‌کند عقلانی؛ این کار هنر و خاصیت هنر است. قسمت ۴/محمد/تسنیم

در جریان حضرت عیسی برخی از اهل معرفت ذیل همین آیه گفتند سرّ پیشرفت هنر ترسیمی، تصویری، تجسیمی در مسیحیت و در کلیساها همین جریان تمّ ثل است اساس دینشان به این است که یک موجود مجرّد معقولی متمّ ثل شده است به صورتی این ترسیم و تمّ ثل که معقول بشود متمّ ثل این زمینه ی رشد هنر سینمایی و تلویزیونی غرب را فراهم کرده است گرچه آن روز که این بزرگوار یعنی هفتصد هشتصد سال قبل این را گفته سخن از تلویزیون و سینما نبود اما این نقاشیها و ترسیمها و تصویرهای کلیساها فراوان بود الیوم هم هست که معقولی متمّ ثل شده است به این

صورت در آمده اگر این چنین باشد هنر می شود اسلامی یعنی معقول بشود متمّ ثلّ اما اگر خیال را مجّ سم کردند این دیگر خیالبافی و وهم سازی و امثال ذلک است نه اثر علمی دارد نه برکات اخلاقی وقتی هنر می شود اسلامی، سینما می شود اسلامی، تلویزیون می شود اسلامی که معقول را متمّ ثلّ کنند آن ممّ ثلّ را محسوس کنند و به همراه این پیام داشته باشند این یک مطلب. جریان سریال حضرت امیر(سلام الله علیه) این قّ صه ی جنگ صفین است که در روضه خوانیهای ما فراوان است این هنر علوی نیست این همان روضه خوانی صفین را به این صورت در آوردند این دیگر علی بن ابی طالب(سلام الله علیه) که نهج البلاغه او را معرفی می کند «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْتِقَ دُونِي فَكَلَّ أَنْ أَبْطُرَ رِقَ السَّمَاءِ أَعْلَمَ مَنِّي بِطُرُقِ الرِّقِّ الْأَرْضِ» (۱) «این آن نیست و همان طوری که ما بر اساس ادبیاتی که در شرق و غرب عالم هست معقول را محسوس می کنیم، مسموع می کنیم با کلمات این کلمات یک امر اعتباری است که هر ممّ لتی برای خودش ساخته این کلمات که تکوینی نیست قراردادی است بعضی از کلمات است که برای ممّ لتی خیلی محترم است چندین معنا دارد نزد یک ممّ لت دیگری مهمل است این کلمه ی «عین» که می گفتند دارای هفتاد معناست مشترک لفظی است بعضی از ادبا هنرشان در این بود که مثلاً چندین بیت بگویند مثلاً هفتاد بیت بگویند در هر بیت کلمه ی عین تکرار بشود و در هر بیتی عین به یک معنا باشد و این جزء ذخایر ادبی ما به شمار می رفت و به شمار هم می رود دو قدم آن طرف تر که بروی می بینی مهمل است این کلمات این کلمه نزد بعضیها اصلاً معنا ندارد بنابراین ادبیات ابزاری است که انسان باید به اندازه ای که از این ابزار مدد می گیرد خودش را وقت صرف بکند وقتی جایی برود این هیچ ارزش ندارد نباید عمر درباره ی او صرف بکند ما آن معنای معقول را بشر توانست با این قراردادها قابل مفاهمه قرار بدهد هیچ دلیلی هم نداریم که فعل نتواند آن معنای معقول را بفهماند نقشه نتواند آن معنای معقول را تفهیم کند، جسم نتواند او را مفهوم کند، اجسام می توانند، صوّر می توانند، حروف می توانند، علائم می توانند و صورتهای گوناگون می توانند منتها ابزار می خواهد چقدر بشر زحمت کشید تا ادبیات را تولید کرد این ادبیات بیانگر آن معارف عقلی اند اگر هنر اسلامی شد می توان تلاش و کوشش کرد با رفتارها با گفتارها با نماها و نمایشها آن معانی معقول را به یکدیگر منتقل کنند

آن وقت این می شود علی نهج البلاغه(سلام الله علیه) وگرنه سریالی که مفاهیم بلند او را همراهی نمی کند متخّیل شده محسوس این دیگر سریال دینی نیست وقتی سریال یا تلویزیون یا سینما دینی است که از نشئه عقل مدد بگیرد رابطه ی معقول و متخّیل تنظیم بشود رابطه ی متخّیل و محسوس ترسیم بشود آن گاه به صورت نمایش در بیاید تا بشود هنر اسلامی این بزرگوار می گوید سرّ پیشرفت هنر در کلیساها و مسیحیت همان جریان تمّ ثلّ است اساس دینشان بر این است که معقول می شود متمّ ثلّ بشود اگر معقول و مجّ ردّ عقلی می شود متمّ ثلّ بشود و از آنجا به برکت تمّ ثلّ اثر جسمانی و مادی را به همراه داشته باشد که عیسی به دنیا بیاید پس ما به دنبال این هنر برویم لذا خیلیها رفتند و پیشرفت هم کردند منتها حالا بخش وسیعی از اینها در بین راه ماندند. قسمت ۱۴/مریم: ۸۳ص

زیبایی دوستی و زیبایی شناسی

خدای سبحان خودش را به عنوان خالق کلّ به نحو موجه کلیه در «کان تامه» معرفی کرد و فرمود: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [۱] این «کان تامه» است. بعد به عنوان «کان ناقصه» که زیباآفرینی او را بیان می کند، در آیه دیگر فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ [۲] هر چه خلق کرد زیبا خلق کرد؛ گل را زیبا خلق کرد، عسل را زیبا خلق کرد، آسمان را زیبا خلق کرد. بعد به ما عقل داد: ﴿جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ﴾ [۳] که زیباشناسی کنیم. ادله نقلی به نام روایات را به وسیله گزارشگران دینی در دسترس ما قرار داد که به ما می گوید فلان چیز خوب است، فلان چیز خوب است، فلان چیز خوب است. ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾ به این معنا نیست که «حکم بآن ایمان محبوب»، او این را ساخت. ما نمی توانیم بگوییم که هم عقل زیبایی را می فهمد، هم مهندس! مهندس می آفریند و عقل می فهمد. هرگز صراط را با سراج نمی سنجند! هرگز نمی توان گفت حُسن و قبح، عقلی است و شرعی! شرع حَسَن آفرین است و عقل

حَسَن‌شناس. خدا موضوع را خلق کرد، محمول را خلق کرد، انسان بررسی می‌کند همان طوری که چشم باز می‌کند می‌بیند گُل زیباست، پس لذت می‌برد؛ گوش می‌دهد می‌بیند صوت اذان فلان مؤذن زیباست، پس لذت می‌برد؛ ذائقه را باز می‌کند می‌بیند عسل شیرین است، پس لذت می‌برد. انسان می‌فهمد که چه چیزی خوب است و چه چیزی لذیذ است، نه اینکه حکم بکند، ولی آن که عسل آفرید، آن که آهنگ آفرید، آن که گُل آفرید، موضوع را هم آفرید، یک؛ لازم ذات هم به تبع ذات جعل شده است، این دو. اینکه لازم ذات جعل نشده است و ضروری است؛ یعنی جعل مستأنف ندارد، وگرنه لازم ذات، موجودی است ممکن و هر ممکنی هم سبب دارد. اگر گفتند: «لازم شیء لم یکن معللاً»؛ یعنی «لم یکن معللاً بعلیه زائده علی ذات المعلول و موضوع». آن کسی که گفته «ذاتی شیء لم یکن معللاً»، گفته است که به علت زائد محتاج نیست، نه اینکه علت نمی‌خواهد. اگر ذاتی جعل نشده، یا زوجیت جعل نشده؛ یعنی به جعل مستأنف نیاز ندارد، وگرنه زوجیت موجودی است ممکن و هر ممکنی هم سبب می‌خواهد؛ منتها سبب زوجیت همان سبب اربعه است. آن اربعه‌آفرین، زوجیت را هم به تبع اربعه خلق کرده است. حُسن عدل را عدل‌آفرین خلق کرده است؛ عدل یعنی این موجود، تا روزی هست که همه اعضای آن سر جای خود باشد. وقتی مُرگبی دارای عناصر و اجزایی باشد که همه آنها سر جای خودشان باشند، این می‌شود زیبا. پس چون هر چیزی را آفرید، یک؛ و هر چیزی را در جای خود قرار داد، دو؛ این می‌شود زیبا. او زیبا‌آفرین است، ولی عقل زیباشناس است. آن که مهندس است را که نمی‌شود گفت مهندس هم این طور می‌گوید، عقل هم این طور می‌گوید! مهندس می‌سازد و عقل می‌فهمد. حُسن و قبحِ اِلّا و لابد آفرینش آن به شرع است ولاغیر. فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾، این برای نظام بیرون است.

در نظام درون ما هم طرزی خلق کرد که ما از ایمان لذت می‌بریم، از عدل لذت می‌بریم. ما را این طور ساخت، نه اینکه «حَکَمَ بَأَنّ الْإِيمَانَ عَزِيزٌ وَ لَذِيذٌ»، ما را این طور ساخت. آن وقت ما از دو راه می‌توانیم به این صراط مستقیم پی ببریم: یا دلیل نقلی داریم که مثلاً فلان گیاه برای فلان چیز خوب است، یا دلیل عقلی داریم و خودمان کشف می‌کنیم. پس عقل همیشه در مقابل نقل است و نقل در مقابل عقل است، ولی شرع مقابل ندارد، خدا مقابل ندارد، دین مقابل ندارد، قانون الهی مقابل ندارد که ما دو تا قانون داشته باشیم، چون چه انسان حکیم باشد، چه اصولی باشد، چه فقیه باشد، قبل از اینکه او به دنیا بیاید اینها بود، بعد از مرگ او هم اینها هست. پس عقل هیچ کاره است، مثل چراغ است؛ قبل از اینکه این چراغ اینجا نصب بشود این صحنه و ستون‌ها بود، بعد از آن هم هست. عقل کشف می‌کند، کار عقل سراجی است، نه صراطی و چون عقل این چنین است، این منتظر است و باید خوب بفهمد، گاهی هم بد می‌فهمد. اگر دقیق باشد، خوب می‌فهمد و اگر دقیق نباشد، بد می‌فهمد.

بنابراین شرع به هیچ وجه مقابل ندارد. ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانُ﴾، نه یعنی «حَکَمَ بَأَنّ الْإِيمَانَ مَحْبُوبٌ»! اگر به ما ذائقه‌ای داد که از عسل لذت می‌بریم، نه اینکه دستور داده باشد! نه اینکه حکم کرده باشد به اینکه عسل شیرین است! ما را این طور آفرید و این هم خوب است. بنابراین ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانُ﴾، دلیل نقلی حُسن و قبح عقلی نیست در قبال عقل. این مهندسی است، این صراط است، این مکشوف است نه کاشف، این مقابل ندارد. آن وقت ما از چند راه می‌فهمیم که ایمان، حَسَن است: هم از راه عقل می‌فهمیم، هم از راه نقل می‌فهمیم و مانند آن. ما را این طور ساخت؛ قبل از اینکه عقلی پیدا بشود این صحنه بود، بعد از مرگ عقلا هم باز این صحنه هست.

فَتَحَصَّلَ که این آیه در صدد بیان حُسن و قبح نقلی نیست که بگوییم این حُسن و قبح نقلی است در مقابل عقل. پرسش: ایمان حالت نفسانی است و کسی که در متعلق ایمان دچار جهل مرگب بشود و خطا کند، آیا باز هم برای او محبوب است؟ پاسخ: در بحث دیروز گذشت که خدا هم در بحثِ «بود» و «نبود» به ما سرمایه داد، هم در بحثِ «باید» و «تنباید» به ما سرمایه داد و هم در اینکه «چه کنیم» به ما سرمایه داد؛ در بخشِ «بود» و «نبود»، آن اصل تناقض را به ما داد که هم مرحوم کلینی نقل کرد و هم مرحوم صدوق از وجود مبارک امام رضا(عیه السلام) نقل کرد که حضرت فرمود: «لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْيِ وَ الْإِثْبَاتِ مَنْزِلَةٌ»، [۴] این را هم مرحوم کلینی نقل کرد، هم مرحوم صدوق. این اصل تناقض است که فرمود بین بود و نبود فاصله‌ای نیست، این را همه می‌دانند، این

سرمایه است. البته این می‌شود اولی؛ اولی یعنی اولی، بدیهی یعنی بدیهی؛ بدیهی یعنی دلیل دارد، ولی دلیل نمی‌خواهد، مثل دو دو تا چهارتاست یا مثل آتش گرم است، اینها بدیهی است، دلیل دارد ولی دلیل نمی‌خواهد. اولی آن است که دلیلش محال است، دلیل‌بردار نیست. اصل تناقض، اولی است؛ یعنی شما چگونه می‌خواهی حرف بزنی و ثابت بکنی که جمع نقیضین محال است؟ تا بخواهی حرف بزنی، بود و نبود حرف شما باید ثابت بشود که یکی نیست! فهم و عدم فهم شما باید ثابت بشود که یکی نیست. اولی یعنی محال است که دلیل داشته باشد، چون بدیهی بالذات است، غنی بالذات است، این را به ما داد. آن وقت دور محال است، تسلسل محال است، جمع ضدین محال است، این را همه ما می‌دانیم که جمع ضدین محال است؛ اما این بدیهی است نه اولی، دلیل دارد، چون اگر جمع ضدین بشود، می‌شود جمع نقیضین. جمع مثلین محال است؛ این جمع مثلین همین است که در بین طلبه‌ها می‌گویند: «تحصیل حاصل محال است»؛ منتها نمی‌دانند چه می‌گویند؟! این «تحصیل حاصل محال است»؛ یعنی جمع مثلین محال است و جمع مثلین محال است؛ یعنی جمع ضدین محال است؛ یعنی جمع نقیضین محال است؛ جمع نقیضین که محال شد، دیگر کلام تمام شده است. اینها را به ما داد، اینها رأس‌المال اولی برای درک بود و نبود است. برای درک مسائل حقوقی و اخلاقی هم، آن باید و نباید را با ﴿فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [۵] به ما داد، ساختار خلقت ما را هم زیبا آفرید: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾. روده و معده ما را با غذای سالم سازگار کرد، فطرت و عقل و هوش ما را با عدل و احسان سازگار کرد، این می‌شود «أحسن تقویم». [۶] آن وقت چه کسی اینها را آفرید؟ خدا. چه کسی اینها را کشف می‌کند؟ دو تا راه دارد: یا راه عقلی دارد، یا راه نقلی دارد. نمی‌شود گفت که ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾؛ یعنی این حُسن و قبح شرعی را آیه می‌خواهد بگوید، در برابر حُسن و قبحی که عقل ادراک می‌کند! پرسش: وقتی می‌گویند عقل حکم می‌کند، آیا این تسامح است؟ پاسخ: بله، حکم می‌کند یعنی می‌فهمد؛ مثلاً ما وقتی می‌گوییم: «زید عالم»، حکم کردیم؛ یعنی فهمیدیم که زید عالم است یا این شخص به نام زید در خارج ایستاده است، در این جا ما حکم می‌کنیم به «ثبوت المحمول للموضوع» در دستگاه خود ما. بعد می‌گوییم این اگر مطابق با واقع بود، صادق است. این چنین نیست که ما در واقع اثر بگذاریم، بلکه ما حکم می‌کنیم به ثبوت؛ یعنی می‌فهمیم این محمول برای این موضوع است، بعد می‌گوییم این چون مطابق با واقع است، می‌شود صادق.

بنابراین عقل حکم به معنای ایجاد خارجی ندارد، داور خارجی نیست، فقط داور ذهنی است و در حوزه ذهن حکم می‌کند به ثبوت محمول برای موضوع. قبل از اینکه این عقل به دنیا بیاید یا این حکیم یا اصولی یا فقیه به دنیا بیاید، این واقعیت در خارج بود، بعد از مرگ او هم هست. اما اینکه فرمود: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا﴾ دین ما را به وحدت دعوت کرده است و وحدت حق است و - خدای ناکرده - اگر اختلافی در دین باشد، ارباً ارباً خواهد شد و همه آسیب می‌بینند؛ لذا وحدت را بر ما واجب کرده است تا متحد باشیم. بعد فرمود شما برادران یکدیگر هستید؛ این اخوت گاهی اخوت نسبی است که روشن است، در مسئله ارث و نسب و امثال آن اخوت نسبی است. یک وقت است اخوت قبیله‌ای و نژادی و امثال آن است، مثل اخوت عرب و عجم، این تازی و فارسی از همین قبیله است. یک وقت اخوت؛ یعنی معیشت در یک سرزمین. گاهی می‌بینید بعضی از انبیا با اینکه از قبیله و قوم خاصی نبودند، می‌گویند: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمُ هُودًا﴾ [۷] ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمُ صَالِحًا﴾ [۸] این با اینکه از قوم عاد و ثمود نبودند، ولی چون با هم زندگی می‌کردند، چنین اخوتی به آنها اسناد داده شد که حرمت این وحدت محفوظ بماند. شکاف جمعیت و ایجاد اختلاف؛ چه با قول، چه با فعل و چه با سکوت، این می‌شود محرم. انسان حرفی بزند که جامعه را ارباً ارباً بکند، یا کاری بکند که جامعه را ارباً ارباً بکند، یا با یک سکوت، جامعه را ارباً ارباً بکند، این می‌شود محرم؛ اما در همه موارد باید اصل مسئله و موضوع محفوظ باشد؛ یعنی اختلاف بین دو گروه باشد، نه اختلاف بین یک گروه با معصوم! قسمت ۱۲/حجرات/تسنیم

ما در درون انسان، آن بخش زیبایی را هم مجهز کردیم که او نه تنها می‌فهمد که عدل باید و ظلم نباید، باید و نباید را می‌فهمد، از عدل لذت هم می‌برد و از ظلم هم دردش می‌آید. فرمود: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾؛ نه اینکه ﴿حَبَّبَ﴾ یعنی گفتیم که «العدل حسن»! مگر به ما گفتند که گل یک چیز خوبی است؟ ما چرا گل را دوست داریم؟ این «حَبَّبَ إِلَيْنَا الْوَرْدَ»، «حَبَّبَ إِلَيْنَا الْعَسَلَ»؛ عسل را

انسان دوست دارد، این را که به ما یاد ندادند. طرزی دستگاه ما را آفریدند که از عسل لذت می‌برد و از آن بوی بد رنج می‌برد و فوراً شامه‌اش را می‌گیرد. این کار سوم است که غیر از آن باید و نباید است. همه ما می‌دانیم که عدل باید و ظلم نباید؛ اما وقتی که به ظلم رسیدیم، بوی بدِ ظلم به شامه ما می‌آید، این امر سوم است برای تأیید آن. ما به شما گفتیم: ﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾، سرمایه را دادیم؛ بعد گفتیم: ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾ [۹] سرمایه را دادیم؛ آن گاه ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾، شامه شما را هم معطر کردیم که شما از این لذت می‌برید و محبوب شما این است؛ این کار سوم است. پرسش: فقط درباره مؤمنین می‌شود این چنین گفت؟ پاسخ: همه انسان‌ها با این سرمایه خلق شدند. الآن در شرق و غرب عالم، این زبان بین‌المللی ماست. اسلام یک بخش قوانین ملی دارد، یک بخش قوانین منطقه‌ای دارد و یک بخش قوانین بین‌المللی؛ بخش ملی آن همین ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ است که با حوزه اسلامی سخن می‌گوید؛ بخش منطقه‌ای آن هم ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ﴾ [۱۰] یهود، نصارا کسانی که خدا و قیامت و پیغمبران را قبول دارند؛ بخش سوم هم بخش انسانیت است که ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ [۱۱] است. این ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ منطقه بین‌المللی است، چرا که ما با جهان رابطه داریم، این در مقدمه قانون اساسی ما هم آمده است. فرمود کفاری که با شما کاری ندارند، نفوذی ندارند، رابطه داشته باشید. ما با کفار رابطه داریم، ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ﴾ [۱۲] البته آنها که در صدد نفوذ هستند را به اسوء وجه طرد می‌کنیم، آن یک حساب دیگری است. قسمت ۱۱/حجرات/تسنیم

ذات اقدس الهی فرمود ما انسان را خیلی زیبا آفریدیم، «أحسن تقویم» [۱۱] است، برای اینکه هر چه لازمه کمال او بود، من به بهترین وجه به او دادم. من به او نیروی فهم دادم، یک؛ و جهات فراوانی را در کمک فهم او فرستادم از انبیا و ملائکه و ائمه (علیهم السلام)، این دو؛ به او گرایش به خوبی دادم، این طور نبود که من او را در خلأ خلق کرده باشم! این چنین نبود که فقط من به او بگویم: ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [۱۲] این گونه نبود. این طور نبود که فقط من بگویم: ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [۱۳] این راه حق است و آن راه باطل، این طور نبود، بلکه من او را به گونه‌ای آفریدم که او طبعاً به طرف «خیر» مایل است، به طرف خوبی مایل است. اگر فقط ذات اقدس الهی همین دو تا راه را به ما نشان داده بود: ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾، باز هم او حجت را بر ما تمام کرده بود، ولی این کار را نکرد، فرمود من او را طرزی خلق کردم که از دین خوشش می‌آید. یک وقت است که خدا عسل را خلق می‌کند، بعد می‌گوید این عسل است و این هم سم است، هر کدام را که خواستی بخور! این گونه نیست. عسل را خلق کرد، سم را هم خلق کرد، دستگاه ما را عسل‌دوست کرد، کام ما را با عسل شیرین کرد، دل ما را به طرف عسل گرایش داد، بعد فرمود هر کدام را می‌خواهی بگیری بگیر! این طور نیست که گناه و ثواب را به ما نشان داده باشد، بعد بفرماید هر کدام را که می‌خواهی بگیری بگیر! این طور نیست. فرمود: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾ [۱۴] الآن عسل را آفرید، سم را هم آفرید، به ما هم فرمود هر کدام را که خواستی بخوری بخور! اما ما را با عسل مأنوس کرد، فرمود من شما را دوستدار عدل کردم، چقدر این خدا خداست! بشریت را خدای سبحان به «أحسن تقویم» آفرید. چه خدایی است! فقط نگفت: ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [۱۵] فقط نگفت: ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾، به اینها بسنده نکرد، بلکه فرمود این همه انبیا را فرستادم که به عقل نظر تو کمک کنند، این همه راه‌ها را آفریدم و اصلاً تو را عسل‌دوست کردم! چرا همه از عدل خوششان می‌آید! الآن همه از گل زیبا خوششان می‌آید، به ما که سفارش نکردند، این جزء لذایذ بین‌المللی هر انسانی است. از آهنگ خوب خوشمان می‌آید، از منظره خوب خوشمان می‌آید، از غذای لذیذ خوشمان می‌آید. الآن این هفت میلیارد نفر، مشترکات ما همین است. فرمود شما را من عدل‌دوست کردم، شما در این هفت میلیارد نفر، کسی را نشان دارید که نسبت به او احسان بشود ولی او خوشش نیاید؟! نه، سراغ ندارید! فرمود من محبوب شما کردم، نه اینکه به شما دستور داده باشم دین را دوست داشته باشید! نفرمود: «عَلَّمَكُمُ حَبَّ الْإِيمَانِ»، این طور نیست، بلکه فرمود من دین را محبوب شما قرار دادم.

اینکه در بعضی از تعبیرات دارد که «إِنَّ اللَّهَ جَبَلٌ قُلُوبَ عِبَادِهِ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا»؛ [۱۶] خدا غریق رحمت کند سید مرتضی را! این لطیفه از ایشان است. این «مَجْبُولَةٌ، مَجْبُولَةٌ» و این که می‌گوییم: «جَبَلِيَّ انسان است»؛ یعنی این را کسی به انسان نداد، یک؛ امانت او هم نیست، دو؛ مثل «جَبَل»؛ مثل کوه است در دل انسان. یک وقت است که گِرَدبادی می‌زند و این شن‌ها را یکجا جمع می‌کند، این می‌شود تپه، این که کوه نیست. جَبَل آن است که ریشه داشته باشد، این را می‌گویند «جَبَلِيَّ». فرمود جَبَلِيَّ هر کسی است، مثل تپه نیست، مثل کوه است که همه عدل را دوست دارند، محبت را دوست دارند، احسان را دوست دارند، ادب را دوست دارند، اینها را چه کسی قرار داد؟ فرمود من شما را این طور خلق کردم، رها نکردم و نگفتم این حق است، این هم باطل، هر کدام را که خواستی بگیر! گفتم حق و تأییدات فراوانی برای آن آوردم، گفتم باطل و تأییدات فراوانی برای آن آوردم. طبع شما را حق‌پذیر قرار دادم. شما اگر حرف‌های بیگانه را گوش ندهید و حرف دل‌تان را گوش بدهید، می‌دانید که زیور شما در چیست. ﴿وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ خوشتان می‌آید. «عدل» و «احسان» محبوب این هفت میلیارد بشر است، این را چه کسی قرار داد؟ ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ﴾؛ چرا انسان‌ها از دروغ بدشان می‌آید؟ اگر نسبت به دیگری دروغ بگوید بدش می‌آید؟ مثل اینکه اگر زبانه‌ای را از جایی برداشت شامه او متأثر می‌شود. این طور نیست که شامه ما نسبت به رایحه مُنْتَنه و رایحه طیبیه یکسان باشد؛ از یکی لذت می‌برد و از دیگری منزجر است. باصره همین طور است، سامعه همین طور است، شامه همین طور است، ذائقه همین طور است، لامسه همین طور است. فرمود عاقله شما هم همین طور است، این عقل عملی همین طور است، این را هدر ندهید. آن روز به عرض شما رسید که دعای روز یازدهم ماه مبارک رمضان همین مضمون آیه سوره مبارکه «حجرات» است: «اللَّهُمَّ ... حَبَبْ إِلَى الْإِيمَانِ وَ زَيْنَهُ فِي قَلْبِي»، [۱۷] «وَ كَرَهُ إِلَيَّ فِيهِ الْفُسُوقُ وَ الْعِصْيَانُ»، [۱۸] این دعای روز یازدهم ماه مبارک رمضان است، این از همین آیه گرفته شد. این «كَرَهُ، كَرَهُ» معنایش این نیست که خدایا به من بگو! در حالی که خدا به او گفته است. این یعنی گرایش مرا، طبع مرا طوری قرار بده که من همان طوری که از عسل لذت می‌برم، از عدل و احسان هم لذت ببرم. الآن ذائقه‌ام را عوض کردند؛ الآن شما ببینید یک کودک اگر مختصری غذای مسموم بخورد، بالا می‌آورد؛ اما در اثر اینکه جوان شد و تربیت بد شد، او از سم لذت می‌برد و می‌شود معتاد، این ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ [۱۹] است، این کل دستگاه را عوض کردن است، این ﴿فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ [۲۰] است که شیطان گفت کاری می‌کنم که اینها این دستگاه گوارش خود را به هم بزنند. فطرت را نمی‌توانم به هم بزنم، ولی کاری می‌کنم که دیگر از اطاعت خوششان نمی‌آید، از دین خوششان نمی‌آید، سرش این است که شیطان می‌گوید ما نگذاشتیم آن اساس فطرت بماند. ﴿لْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾؛ تهدید شیطان است. در قرآن کریم فرمود هر کسی را ما با علم مُسَلِّح کردیم، به او عقل دادیم و این نیروی عاقله را که باید اندیشه‌های خوب داشته باشد، سرمایه اندیشه‌ورزی را هم به او دادیم، ﴿فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ [۲۱] ما یک لوح نانوشته به کسی ندادیم؛ عقل دادیم که کار او اندیشه است، این ظرف عقل را پر از الهام کردیم: ﴿فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾؛ این شده سرمایه اندیشه. در قسمت انگیزه هم فرمود: ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾؛ ما این عقل عملی را که ظرف است، با مظلوف خلق کردیم، او محبوبی دارد، محبتی دارد؛ آنها که بر این محبت اثر گذاشتند، یا به هم نزدند، اینها کسانی‌اند که وقتی مسجد قُبا ساخته شد ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾ [۲۲] شخص مسجدی طهارت را دوست دارد، ائمه او هم مطهر هستند، او که به آن مقام نمی‌رسد، ولی می‌خواهد راه ائمه خود را طی کند. این ﴿يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [۲۳] برای آن قله‌هاست، ولی این که شاگرد اوست، به هر حال می‌خواهد راه آنها را برود، ﴿فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾؛ می‌خواهند راه ائمه خودشان را طی کنند. پرسش: به حُسن و قبح عقلی مرتبط است؟ پاسخ: بله، حُسن و قبح عقلی را عقل نظری می‌فهمد، عقل عملی هم گرایش دارد، ولی منظور آن است که چهار کار را خدا کرد: چراغی داد که آن را مسئول اندیشه قرار داد، یک؛ این چراغ را با ظرفیت ویژه آفرید، ﴿فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا﴾ و بی‌سرمایه خلق نکرد، دو؛ لذا هیچ کودکی دروغ نمی‌گوید و تا کذب را یادش ندهند او راست می‌گوید، هیچ بچه‌ای دروغ نمی‌گوید. آن قسمت انگیزه او را هم که عقل عملی است و سرمایه است که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ»، [۲۴] این سرمایه را به او داد، سه؛ این سرمایه را پُر بار کرد، ﴿حَبَبَ

إِلَيْكُمُ الْإِيمَانُ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ ﴿٢٥﴾ چهار؛ مثل اینکه به ما ذائقه داد، دندان داد، زبان داد؛ اما این نیروی ذائقه را هم به ما داد که از غسل لذت می برد و از سم لذت نمی برد. تنها دستگاه جونده را به ما نداد؛ کام داد، دهن داد، زبان داد، دندان داد، فضای دهان داد که غذا را بجود؛ اما یکسان نیست که بد و خوب را یکسان بجود، بلکه از یکی لذت می برد و از دیگری لذت نمی برد. این دو تا کار را کرد: به ما ذائقه داد، یک؛ گرایش این ذائقه را هم به طرف شربت و شیرینی و پاکی و طهارت قرار داد، دو. فرمود من عقل عملی را به شما دادم برای دو کار: یکی اینکه نیروی اجرایی است، دیگر اینکه گرایش آن به طرف محبوب است که ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾ این طور است. آنها که ﴿يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾ هستند، همین راه را رفتند. این که ذات اقدس الهی از مردم مدینه به عظمت یاد می کند و می فرماید: ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ [٢٥] این برای آن است که انصار، دوست مهاجرین بودند، این مدینه را با این عظمت ستود، بعدها ﴿يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ﴾ [٢٦] شد، و گرنه مدینه این طور بود، قرآن هم با عظمت از مردم مدینه یاد می کند، فرمود که اینها ﴿يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ﴾ مهاجرین را دوست دارند و نسبت به آنها ایثار کردند. اینها کسانی اند که در همان مسجد قبا ﴿يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا﴾ این ﴿حَبَبَ﴾ مثل آن است که می فرماید من به شما ذائقه دادم، اما ذائقه نسبت به غسل و سم یکسان نیست، غسل محبوب ذائقه شماست. حق و باطل هم برای عاقله شما یکسان نیست؛ حق محبوب شماست، من این را محبوب شما قرار دادم. پرسش: اینکه امیرالمؤمنین می فرمایند: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي كَرِّهِ» [٢٧]؟ پاسخ: حالا از جهات دیگر اشاره می شود که شیطان از چندین راه دارد دشمنی می کند، ولی کار خدا در این چهار بخش «بین الرشده» است؛ به ما یک لوح نانوشته نداد، این عقل نظر را که مسئول اندیشه است، پُر کرده است از آنچه را که باید بدانیم. حالا آن مطالب دیگری که جزء تکمیل هاست که هر کسی باید بداند، از راه حوزه یا دانشگاه یاد می گیرد، ولی هر کسی را در این هفت میلیارد نفر با این سرمایه خلق کرد که می داند چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است، یک کارگر ساده هم می داند که چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است. پرسش: ...؟ پاسخ: این عقل را ذات اقدس الهی به او داد که خوب می فهمد، آنجا هم که باید احتیاط بکند را به او نشان داد. غرض این است که هم اندیشه را در دو بخش کامل کرد، هم انگیزه را در دو بخش کامل کرد، به ما هم هشدار داد دشمنی دارید که در هر چهار بخش با شما دشمنی دارد: ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾ [٢٨] تمام این اقسام مغالطه در اثر القائنات شیطان است. این ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ﴾ اینکه انسان دارد مطالعه می کند، بعد گرفتار متشابهات می شود و شبهه افکنی می کند، یا به دنبال شبهه است، برای همان است که این راه صحیح را طی نکرده است در تحت ولایت شیطان قرار گرفته است و ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾ این در بخش اندیشه است.

۱۰/ حجرات / تسنیم

در بخش انگیزه هم فرمود که خدا ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غُورِيْنَهُمْ﴾ [٢٩] این کالاهای زمین را، این موجودات زمین را، این زن و بچه را، اینها را برای او زینت نشان می دهد. من ابزار چهارگانه دارم؛ هم در جمادات ابزار دارم، هم در گیاهان ابزار دارم، هم در حیوانات ابزار دارم، هم در انسان ها. این در سوره مبارکه «آل عمران» که فرمود: ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾ [٣٠] برای همین است. در سوره مبارکه «آل عمران»، این چهار بخش را شیطان گفت که سرمایه من است، در آیه چهارده سوره «آل عمران» گفت که من هم از جمادات دارم، هم از نباتات دارم، هم از حیوانات دارم، هم از انسان؛ بیش از این که نیست، فرشته که ابزار او نیست. ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾ این شهوات از این چهار تا بیشتر نیست: ﴿مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ﴾ زن و فرزند، این برای انسان است. ﴿وَوَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ﴾ برای جماد است. ﴿وَوَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ﴾ برای دامداری است. ﴿وَوَ الْحَرْثِ﴾ برای کشاورزی است، بیش از این چهار تا نیست. فرمود همه اینها ابزار من است، من بعضی ها را با دامداری، بعضی را با کشاورزی، بعضی را با ماشین خوب، بعضی را با زمین خوب، بعضی را با فرش خوب، بعضی را با همسر خوب می گیرم. ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ﴾ با این فرقی چهارگانه او را گمراه می کنم. بالاتر از آن که سخن از فرشته هاست، حرفی از او نیست. ﴿مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ﴾ از انسان ها، ﴿وَوَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ﴾ از جمادات، ﴿وَوَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ﴾ از دام ها، ﴿وَوَ الْحَرْثِ﴾ از کشاورزی. همین چهار تاست، اینها

ابزار کار من است. ﴿ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛ اما ﴿وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَاَبِ﴾. این ﴿لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوِيَنَّهُمْ﴾، به «هذه الامور الاربعه» است. از آن طرف ذات اقدس الهی فرمود در بحث‌های علمی ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾ قسمت ۱۰/حجرات/تسنیم

از این زیباتر که دیگر ممکن نیست، چون انسان را در چهار بخش معطر کرده است؛ هم علم به او داد، هم طبع به او داد؛ هم به او ذائقه داد، هم این ذائقه‌اش نسبت به عسل گرایش دارد، نسبت به سم گرایش ندارد: ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهُ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾، این می‌شود رشد. وقتی از وجود مبارک ابراهیم می‌خواهد خبر بدهد، قبل از اینکه این جریان بت‌شکنی و اینها را بگوید، می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ﴾ [۳۲] بعد داستان‌ش را نقل می‌کند، این می‌شود رشد؛ رشد چیزی است که این عناصر چهارگانه را داشته باشد. پرسش: ...؟ پاسخ: اگر کسی خبری آورده که محل ابتلای ماست، بله ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾. اگر خبری است که «لَا يَضُرُّ مِنْ جَهْلِهِ وَلَا يَنْفَعُ مِنْ عِلْمِهِ» [۳۳] آدم وقت زائد ندارد که جستجو کند؛ اما اگر خبری است که در سرنوشت انسان اثر دارد و کاری با آدم دارد، گفت که اینها لشکرکشی کردند و علیه ما می‌خواهند بجنگند! اینجا دیگر جا برای تبیین است؛ وگرنه گزارشی باشد که «لَا يَضُرُّ مِنْ جَهْلِهِ وَلَا يَنْفَعُ مِنْ عِلْمِهِ»، این جستجو نمی‌خواهد.

بعد می‌فرماید که شما بین حبّ صادق و کاذب باید فرق بگذارید، ﴿عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾ [۳۴] آن محبت، محبت کاذب است. ما یک محبت صادق داریم که ﴿حَبَبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾، ولی آن محبت ساختگی است: ﴿عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾ و ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾، این مثل آن است که کسی از اعتیاد لذت می‌برد، این لذت کاذب است. فرمود من انسان را که به «أحسن تقویم» آفریدم، با این عناصر چهارگانه آفریدم؛ یعنی عقل نظری را به عنوان نیروی ادراک خلق کردم، یک؛ به او سرمایه کافی دادم، دو؛ عقل عملی را به عنوان نیروی فعال و حرکت، خلق کردم، یک؛ به او گرایش‌ها و انگیزه‌های فراوان دادم، دو؛ البته این چهار تا دشمنان فراوانی هم دارند. اما انبیا را فرستادم به کمک شما، اولیا را فرستادم به کمک شما گفتیم ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛ هر جا مشکل پیدا کردید بگویید: «یا الله»! آنجا گذشته از همه علل و عوامل، ذات اقدس الهی هم یاور و یاری‌گر شماست. قسمت ۱۰/حجرات/تسنیم

تلاش

این‌طور نیست که اگر کسی بین خود و بین خدای خود را اصلاح بکند وضع مالی او خوب می‌شود، چنین وعده‌ای را دین نداده است؛ اما اگر کسی تلاش و کوشش بکند، برابر تلاش و کوشش خود بهره صحیحی می‌برد. عمده آن است که فرمود تلاش و کوشش از یادتان نرود ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ [۷] ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ [۸] تنبلی و بیکاری و شمّ اقتصاد نداشتن و کارها را به دست دیگری رها کردن و توکل نابجا داشتن، این با ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ و ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ سازگار نیست! فرمود روی دوش زمین سوار بشوید: ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾؛ منگب یعنی شانه؛ روی دوش زمین حرکت کنید، روی کوه‌ها و تپه‌ها حرکت کنید این معدن‌ها را استخراج کنید! انسان بنشیند و بگوید ذات اقدس الهی روزی مرا تأمین می‌کند، این بین خود و بین خدای خود را اصلاح نکرده است! فرمود ما این چیزها را به شما یاد دادیم که شما این امور را فراهم بکنید ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾! رایگان بنشینید و درس اقتصاد نخوانید و از دل زمین بی‌خبر باشید، این دستور خدا نیست. فرمود: ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾؛ منگب یعنی دوش؛ اگر کسی بخواهد روی دوش اسب سوار بشود زحمت و تلاش و کوشش می‌خواهد! فرمود روی دوش زمین حرکت کنید، این معدن‌ها را شناسایی کنید، دریابورید و استخراج کنید تا زندگی شما تأمین شود. همان‌طوری که در بحث‌های نظامی فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾، «انتصر» یعنی «انتقم»؛ فرمود اگر ذات اقدس الهی می‌خواست نیازی به شما نبود و از کفار انتقام می‌گرفت؛ اما ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾ [۹] یا ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ همه این کارها بود که خدا انجام داده است، فرمود: ﴿وَلَكِنْ لِّيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ﴾ شما را می‌آزماید که به کمال خودتان برسید، این در مسائل نظامی و جهاد بود.

در مسائل اقتصادی هم فرمود که شما همین‌طور بنشینید و بگویید «اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا!» در بحث‌های روایی می‌فرماید یکی از گروه‌هایی که دعای آنها مستجاب نیست، طبقه‌ای است که کم‌کار یا بیکار می‌باشد؛ درس اقتصاد نمی‌خواند، زمین را نمی‌شناسد، دل زمین را نمی‌شناسد، کیفیت استخراج برکات زمین را یاد نمی‌گیرد، دعای این طبقه مستجاب نیست! فرمود که شما تا دوش زمین سوار نشوید و از دل زمین خبر نداشته باشید و این معدن‌ها را در نیاورید گرفتار فقر هستید! ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ و ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ﴾ آن وقت ما دلمان می‌خواهد با دعا مسئله حلّ بشود؛ البته گاهی با دعای ولی‌ای از اولیای الهی، مثل اینکه با خواندن یک حمد بیماری را شفا می‌دهد، آن برای اولیای الهی است و مستجاب الدعوه‌ها و مانند اینهاست؛ آن راه باز است؛ اما رفتن آن راه سخت است. اما در راه‌های عادی و ﴿عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ﴾ وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در جریان نخل‌های اطراف مدینه بارها و بارها کَندوکاو کردند - چون آنجا منطقه کم‌آبی است - تا آب بجوشد؛ باغبان حضرت می‌گوید روزی وجود مبارک حضرت امیر آمد و کلنگ را - مَعُول - از ما گرفت و مثل گذشته‌ها به سراغ کَندوکاو رفت، چند بار کَندوکاو کرد که از چاه آبی دریاید، امروز تلاش و کوشش کردند سنگی در بین راه بود که آن سنگ را گرفتند، وقتی سنگ گرفته شد آب از چشمه جوشان بالا آمد، همین که آب از این چشمه - واقع در مدینه - بیرون آمد، هم‌زمان وجود مبارک حضرت صیغۀ وقف را خواندند فرمود: «أَشْهَدُ اللّٰهُ أَنَّهَا صَدَقَةٌ». [۱۰] اگر بنا بر این بود که با دعا وبا استجابت حلّ بشود که وجود مبارک حضرت امیر آن همه تلاش و کوشش را برای باغداری و کشاورزی انجام نمی‌داد! نظام عالم بر تلاش و کوشش است، هم در مسئله جنگ فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ و هم در مسائل اقتصاد فرمود شما مادامی که از دل کوه خبر ندارید باید گرسنه بمانید! باید بدانید دل این کوه چه خبر است؛ یا نفت و گاز است یا معادن دیگر است، اگر از دل کوه با فهم اقتصادی آگاه نشدید فقر برای شما یقینی است؛ این «ضَرَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِم كَذَا و كَذَا» این است، غرض این است که نظام عالم براساس تلاش و کوشش و پیگیری مداوم است. پرسش: از این قسمت که فرمود: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾ آیا می‌شود نتیجه گرفت جنگی اگر اتفاق افتاد تا آن وقتی که به پایان نرسید؟ پاسخ: آن هم هست! یک وقت است که قصد جنگ دارند؛ اما یک وقت است که ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾ [۱۱] در سوره مبارکه «توبه» که در اواخر عمر حضرت نازل شد و تقریباً نظر نهایی حکومت اسلامی درباره جنگ و صلح است، فرمود مادامی که کاری با شما ندارند شما هم کاری نداشته باشید ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾ مادامی که کاری با شما ندارند! ولی شما همیشه در حالت آماده‌باش باشید که مبادا یک وقت فریب بخورید و بیگانه به کشور شما حمله کند، این وظیفه شبانه‌روزی هر مسلمان است که مرزبانی کند! اما هیچ وقت شما به کسی حمله نکنید ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾ اما حذر بودن ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ [۱۲] هوشمند بودن، از نفوذ منزّه بودن و نفوذی را راه ندادن این دستور رسمی است! فرمود هوش خود را از دست ندهید، فرمود: ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ این ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ یعنی هوشتان همیشه در دستتان باشد! این‌جا که فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ به مسئله شهادت و رحلت شهیدانه عده‌ای می‌رسد، بعد فرمود همان‌طوری که دنیا نظامی دارد، رهبری دارد، زندگی دارد، یک رفاه و گزارشی دارد، مشابه همین صحنه یا غنی‌تر و قوی‌تر برای شهدا بعد از مرگ است. ما در دنیا «بال» و شأن مردان الهی را اصلاح می‌کنیم که فرمود: ﴿وَأَصْلَحْ بَالَهُمْ﴾ [۱۳] اما ﴿وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ﴾ اینها یک زندگی اجتماعی دارند، اینها نزد ما زنده‌اند، نزد ما روزی دارند و تنها مشغول بهره‌برداری نیستند؛ اینها همان‌طوری که در دنیا به فکر دیگران بودند، الآن هم مرتب به فکر دیگران هستند، ما باید شأن اینها را اصلاح کنیم؛ آن فعل ماضی که در آیه دو هست ﴿وَأَصْلَحْ بَالَهُمْ﴾ یعنی «شانهم» که مربوط به مسائل دنیاست؛ اما این فعل مضارع که در بخش‌های بعدی می‌آید - آیه چهارم همین سوره مبارکه که مربوط به شهادت است - فرمود: ﴿وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ﴾ اینها که در راه خدا شربت شهادت نوشیدند، هیچ عملی از اعمال اینها گُم نمی‌شود و همه اعمال اینها محفوظ است! هر کار خیری که کردند و هر قدمی که برداشتند! در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «توبه» فرمود: ﴿وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً﴾ [۱۴] یک بند کفشی، یک بند پوتینی، یک مجاهدی یک سربازی به سرباز دیگر کمک کرد در نامه عمل او محفوظ است! ﴿وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً﴾ یک تکه نانی را کسی به دیگری داد یا یک شربت آبی را به او داد ﴿وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا﴾ هیچ قدمی بر نمی‌دارند در میدان شلمچه

یا غیر شلمچه، مگر اینکه همه آنها را ما می‌نویسیم و نزد ما ثبت است! ﴿وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا﴾؛ هیچ دشمنی را نمی‌ترسانند، مگر اینکه این در نامه عملشان ثبت است؛ هیچ دوستی را خوشحال نمی‌کنند، مگر اینکه در نامه عملشان ثبت است. این تثبیت اعمال ریز و درشت در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «توبه» هست، این‌جا می‌فرماید همه اعمال این شهدا محفوظ است، این یک؛ بعد ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾؛ اینها زنده‌اند! یک شخص واحد که نیستند، اینها سازماندهی می‌خواهند؛ هم اعمال اینها را حساب شده به آنها می‌دهیم، هم راهی را که اینها در برزخ باید طی کنند به اینها نشان می‌دهیم، هم راهی که از برزخ به بهشت می‌رسند را به آنها نشان می‌دهیم، هم مقصد را به ایشان نشان می‌دهیم و هم مقصود را در مقصد به ایشان نشان می‌دهیم! همه اینها هدایت است، هدایت‌هایی که مربوط به برزخ و «ساهره» قیامت است، در طریق بهشت است و در خود بهشت است! هدایت این پنج - شش مرحله را ما به عهده داریم و ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ﴾؛ شأن اینها را اصلاح می‌کنیم. مهم‌ترین شأنی که شهید دارد، این است که این منتظر است ببیند که همراهان او در کجا هستند؟! مستحضرید که دیگران هم البته به اعمال خیرشان می‌رسند؛ اما آن‌طوری که برای مجاهدان و مهاجران و شهدا قرآن کریم برنامه‌ریزی کرده، به صورت مبسوط برای دیگران چنین برنامه‌ریزی نکرده است. شهید وقتی وارد آن صحنه شد، قرآن کریم فرمود: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا﴾ [۱۵] یک؛ ﴿لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ﴾ [۱۶] دو؛ اینها زنده‌اند، خوشحال هستند و روزی می‌خورند؛ اما اینها بخشی از کارهای شهداست! اینها کار رسمی دارند، رسمی یعنی ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [۱۷] ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾ فعل مضارع مفید استمرار است، مرتب با ذات اقدس الهی و مأموران الهی در ارتباط هستند و می‌گویند گویی دست ما باشد! اینها که راهیان راه ما بودند الآن کجا هستند؟ ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ یعنی به ما بشارت بدهید، ما آمدیم این‌جا که عده‌ای به دنبال ما راه بیفتند، ما که نیامدیم این‌جا استراحت کنیم! مژده بدهید اینهایی که به دنبال راه افتادند الآن در چه حالتی هستند؟! اینها هرگز به فکر آنهایی که در خانه‌هایشان پارک کردند نیستند! به فکر «قاعدین» نیستند! به فکر «قائمین» هستند، به فکر راهیان راه شهادت می‌باشند، به این فکر هستند که خدایا! یک عده با ما کاری نداشتند و ما هم با آنها کاری نداریم، هر چه که هستند! اما یک عده با ما بودند، از اینهایی که با آنها بودند تعبیر قرآن این است که ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ [۱۸] این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ عدم ملکه است؛ مثلاً کسی که اصلاً وارد حوزه نشده، نمی‌گویند این مجتهد نشد؛ اما به کسی که وارد حوزه شده و سالیان متمادی درس می‌خواند، می‌گویند هنوز مجتهد نشد؛ یعنی خیلی تلاش و کوشش کرده، ولی ممکن است در آینده به مقصد برسد. این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ عدم ملکه است، شما ببینید اگر کسی از تهران حرکت نکرده و اتومبیل او در پارکینگ پارک است، برخی‌ها با این آقا همسفر بودند، منتها وسیله آنها گُند بود که در راه رشدی نکردند و توقف داشتند و به مقصد نرسیدند، آنهایی که هنوز حرکت نکردند از آنها تعبیر نمی‌شود به اینکه هنوز نرسیدند، می‌گویند هنوز راه نیفتادند؛ اما اینها راه افتادند و در راه هستند، به اینها می‌گویند: ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ این عدم ملکه است! ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ یعنی اینها در راه هستند و هنوز نرسیدند، شهدا با اینها کار دارند! مرتب به خدا می‌گویند خدایا! مژده بده اینها در کجا هستند؟ چقدر مانده به ما برسند؟ چقدر مانده به مقصد برسند؟ این ﴿الَّذِينَ﴾، ﴿الَّذِينَ﴾، ﴿الَّذِينَ﴾ کار آنهاست! پس معلوم می‌شود که آنها بیکار نیستند؛ فعل مضارع هم هست، مفید استمرار هم هست، دائماً هم شهدا سؤال می‌کنند که هم‌زمان ما کجا هستیم؟ آنها که در خط فکری ما هستند، در راه انقلاب هستند، در راه امام هستند و در راه شهدا هستند اینها کجا هستند؟ به ما بشارت بده! یعنی توفیق بده که اینها این راه را به خوبی ادامه بدهند و ما با هم برسیم ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾؛ با دیگران کاری ندارند! یک گروهی هستند، برنامه‌ای دارند و حیاتی دارند باید بعضی از آنها را خدا اصلاح کند! بنابراین با مُرده‌های دیگر فرق می‌کنند، مُرده‌های دیگر مُرده‌اند و در کارهای خودشان هستند؛ البته هر کسی نعمتی دارد و در همان نعمت خاص خودش است. همان‌طوری که در دنیا به فکر دیگری نبود، آن‌جا هم هست به فکر دیگری نیست و به فکر خودش است؛ آدم خوبی بود - إن شاء الله - اهل صلاح و فلاح است! اما این که شهید بود به فکر دیگران بود، چون به فکر دیگران بود الآن مرتب از خدا سؤال می‌کند و توفیق طلب می‌کند که خدایا! اینها را توفیق بده، تأییدشان کن که زودتر راه بیفتند و مشکل آنها را حلّ بکن که به ما برسند. به ما برسند نه یعنی شهید بشوند! گاهی ممکن است کسی شهید بشود و گاهی

هم ممکن است که بالاتر از شهید! چون شهادت اوج مقام انسانیت نیست، اوج مقام انسانیت آن است که انسان بتواند کلّ نظام دین را حفظ بکند. می‌بینید مبارک حضرت امیر شهید هم شد، جنگ خیبر را هم او فتح کرد؛ ولی درباره شهادت حضرت امیر که نیامده «شَهَادَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا تَعْدِلُ»، این «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةُ الثَّقَلَيْنِ» [۱۹] این است! پس گاهی انسان فاتح است، ثواب یک سردار فاتح به مراتب بیش از شهید است! ثواب آن جنگ خندق حضرت امیر از شهادت او هم بالاتر است، برای اینکه اگر - خدای ناکرده - در آن جنگ اسلام رفته بود و کفر بود دیگر علی و اولاد علی نمی‌ماند! شهادتی نمی‌بود! قدری نمی‌بود! ماه مبارک رمضان نبود! آن «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرْكِ كُلِّهِ» [۲۰] آن بود! اینکه فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةُ الثَّقَلَيْنِ»، به این علت است! اگر - خدای ناکرده - آن روز در جریان جنگ خندق حضرت امیر نرفته بود و آن کار را نکرده بود، چیزی از اسلام باقی نمانده بود! مدینه بود و تحت غارت مشرکان، اصل اسلام رفته بود و چون اصل اسلام ماند در مجموعه او شهادت حضرت امیر است، شهادت کربلا هست، شهادت ائمه دیگر هست و مانند آن، اینها همه زیر مجموعه آن شمشیر هستند؛ لذا فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةُ الثَّقَلَيْنِ». گاهی ممکن است انسان پیروز بشود و ثواب پیروزی او از شهادت شهید بالاتر باشد، ما که نمی‌دانیم! این است که آدم باید از ذات اقدس الهی خیر بخواهد! این عزیزی که می‌گویند ما شهید بشویم، گاهی به اینها عرض می‌شود که شما بگویید خدایا! آن عالی‌ترین درجه را به ما بده! هر چه که هست! گاهی انسان شهید می‌شود؛ البته ثواب آن مشخص است؛ گاهی فاتح می‌شود و دین را از هر خطری حفظ می‌کند، یقیناً آن پیروزی بالاتر از این شهادت است! فرمود این شهدا کار دارند - حالا در جمع اینها فاتحانی هم هستند - فرمود ما همه کارهایشان را اصلاح می‌کنیم! پس این «يُصْلِحُ» که فعل مضارع است و بعد از شهادت اینهاست یک امر است که مربوط به آخرت است و آن «أَصْلَحُ» ای که در آیه دوم هست مربوط به دنیا است و شهدا هم برنامه‌های رسمی و سنگین روزانه دارند، بیش از آن مقداری که ما عرض ادب می‌کنیم نسبت به آنها، آنها به فکر ما هستند، این حق شهید است! پرسش: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» [۲۱] چه می‌شود؟ پاسخ: این نسبی است، نه نفسی! اما این برّ باید باشد یا نه؟ «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» تا اینکه انسان شهید بشود که «يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ» [۲۲] اما اصل دین باید باشد تا مسئله توحید و «نظرِ اِلی وجهِ الله» باید باشد؟! اگر - خدای ناکرده - در جریان خندق اصل دین نمانده بود، دیگر «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» ما نداشتیم! «يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ» ما نداشتیم! اگر اصل دین باشد، بله درجات و مراتبی هست، در این درجات و مراتب «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» هست، حتی اینکه «يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ» که کار شهید است؛ اما در محدوده و در زیر خیمه دین! مرحوم کاشف الغطاء را خدا غریق رحمت کند! در آن کتاب بزرگ فقهی خود دارد که به هر حال نماز ستون دین است؛ اما ستون یک خیمه می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ جهاد خیمه است! ستون را برای چه می‌خواهید؟ اصل خیمه است و ستون در خدمت خیمه است! فرمایش ایشان این است که اینکه کافر را سر جای خودش می‌نشانند، خیمه دین است؛ زیر این خیمه یک ستون می‌خواهد؟ بله نماز ستون دین است، این‌طور نیست که حالا نماز اصل دین باشد، نماز برای این است که دین را نگه بدارد؛ آنچه دین را نگه می‌دارد مسئله جهاد است. [۲۳] قسمت ۳/ محمد/تسنیم

انسان عمل خیری را که انجام می‌دهد و لو کم هم که باشد، ترک نکند. این در روایت است که استوای عمل، مداومت بر عمل، و لو کم، این محبوب خداست، [۱] اینجا سخن از کثرت و قلت است که عملی را که انسان شروع کرد، عبادتی را شروع کرد، ترک نکند و لو کم هم که باشد، آن را ادامه بدهد. در این مدار، محور بحث قلت و کثرت است که انسان این عادت خوب را ترک نکند، اگر به نافله‌ای یا نماز جعفر طیار یا چیزی شروع کرد و لو کم هم که باشد، به هر ترتیبی که هست آن را ترک نکند.

قسمت ۲۰/ تفسیر تسنیم/ ذاریات

عمل ساده و صالح

قرآن کریم از چند راه معارف را به انسان می‌آموزاند یکی اینکه عمل صالح زمینه را برای اعمال صالح دیگر فراهم می‌کند انسان به آسانی اعمال خیر را انجام می‌دهد از اعمال شرّ و فتنه و بد منجر می‌شود این روح، لطیف می‌شود به طرف حسنات مایل است

به آسانی این کار خیر را انجام می‌دهد ﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِلْيُسْرَى﴾ [15] این بخواید نمازش را اول وقت بخواند یا نماز شب بخواند یا قرآن قرائت کند یا خیرات دیگر انجام بدهد یا فضایل را تحصیل بکند به آسانی این کار را انجام می‌دهد این خاصیت عمل صالح است یکی هم راه دیگر است چون علوم انسانی تنها علوم حصولی و تصوّر و تصدیق حوزه و دانشگاهی نیست یک علوم شهودی هست که تصور و تصدیق در آن نیست قضیه و قیاس و تمثیل و استقرا نیست لفظ نیست مفهوم نیست شهود است آن را دیگر عقل نظری درک نمی‌کند آن را عقل عملی درک می‌کند یعنی اینکه عهده‌دار عمل است می‌شود شاهد، آنکه عهده‌دار اندیشه است می‌شود حکیم، فیلسوف، فقیه و مانند آن، اینها علوم حصولی است که تصور و تصدیق است این عمل صالح گذشته از اینکه توفیق تهیه اعمال صالح دیگر را فراهم می‌کند راه مشاهده را هم فراهم می‌کند که در سوره «انفال» فرمود: ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ [16] آن فرق بین حق و باطل، شهود است آن دیگر تصور و تصدیق و امثال ذلک نیست آن کاری به اندیشه ندارد کاری به انگیزه دارد انسان مشاهده می‌کند چه چیزی حق است چه چیزی باطل است ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ بنابراین عمل صالح دو کار مثبت دارد یکی نسبت به سایر اعمال خیر، انسان را آماده‌تر می‌کند یکی برای مشاهده معارف الهی آن چشم دل را بازتر می‌کند گوش دل را شنواتر می‌کند و هكذا اما عمل طالح و گناه این هم دو کار می‌کند یکی اینکه علاقه نسبت به اعمال صالح را کم می‌کند و دست این شخص را نسبت به گناهان بازتر می‌کند میلش را بازتر می‌کند و دیگر اینکه چرکی است روی صحنه دل در بخش عقل عملی این آینه دل را چرکین می‌کند دیگر این آینه جایی را نشان نمی‌دهد تعبیر قرآن کریم نسبت به عمل طالح و سیئه این است که ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ [17] رین همان چرک است خب اگر روی آینه دل، چرک و غبار بنشیند که جایی را مشاهده نمی‌کند این عقل عملی که نمی‌خواهد بفهمد می‌خواهد ببیند، دیدن بالأخره یک بصیرت درونی می‌طلبد فرمود این رین است این چرک است (یک) در بخش دیگر فرمود: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْئَالُهَا﴾ [18] (دو) اینها چرا درباره قرآن تدبّر نمی‌کنند لکن دلشان قفل است این دلشان قفل است این گناه، قفلی است در دل این دل می‌شود بسته آن وقت چیزی در آن نفوذ نمی‌کند قلب مقفل چیزی در آن نفوذ نمی‌کند بنابراین هم عمل صالح دو اثر مثبت دارد هم عمل طالح و سیئه دو اثر منفی دارد فرمود این کار را نکنید این مرض، شما را با غده‌های دیگر در بخش‌های معصیت جلو می‌برد (یک) همین مرض، جلوی آینه دل را می‌بندد (دو) نگاه به نامحرم این است ﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾. قسمت ۱۳/احزاب

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) نقل می‌کند که در یکی از صحنه‌های جنگ سپاهیان اسلام از مدینه بیرون آمدند - وقتی که از مدینه بیرون می‌آمدند گاهی ممکن است چند روز جنگ طول بکشد - بارانی آمد و آب فراوانی بین وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سپاهیان او مقداری فاصله شد یا علل و عوامل دیگری این فاصله را برقرار کرد، حضرت هم در بحبوحه جنگ خسته شدند و در گوشه‌ای آرمیدند و استراحت کردند. یکی از مشرکان از دور فهمید و دید که وجود مبارک حضرت از جمعیت فاصله دارد و در حال استراحت است، مخفیانه خودش را به بالای سر حضرت رساند، اسلحه کشید و گفت: «مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي؟» [۸] حالا که سپاهیان تو آن طرف هستند، تو هم که زیر دست و پای ما هستی، چه کسی تو را نجات می‌دهد؟ حضرت در کمال اطمینان - طبق نقل مرحوم کلینی - فرمود: «الله»؛ بین من و این شمشیر قدرت غیبی خدا فاصله است، او مرا نجات می‌دهد. این مشرک عنود هم باور نکرد و فشار آورد که شمشیر را پایین بیاورد، سر خورد و شمشیر افتاد به صورتی که خودش یک طرف و شمشیر یک طرف، وجود مبارک حضرت برخاست و شمشیر را کشید و فرمود: «مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي؟»؛ حالا چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ عرض کرد «جُودُكَ وَ كَرَمُكَ» من به کرم تو وابسته‌ام! حضرت فرمود برو بخشیدم! این می‌تواند صلح جهانی بیاورد و این می‌تواند جامعه را اصلاح کند!

همیشه در بین جوامع و جامعه شناسان این سوال اساسی مطرح بوده که انسان چگونه میتواند خوب شود . و به آنچه که خوب و صحیح میدانند عمل کند و بدان بپیوندد .

البته این مرحله از سوال به دنبال تجربیات بسیاری از راهها و روشهای توصیه شده توسط نظریه پردازان و روان شناسان در اعصار مختلف مطرح بوده است

تا آنکه عقول رشد یافته پی برده است که تنها مربی و آموزگار و راهنمای انسان آفریدگار وی است و لذا بهترین راه برون رفت از مشکلات و نا آرامی های او بدست خالق او است .(الا يعلم من خلق) سوره ملک

حقیقتا پیچیدگیهایی که روح و روان و هم جسم انسان وجود دارد راهکارهای رفع چالشها و ناهمواریهای بر سر راه انسان را بسیار معضل می نماید .

بر این اساس، واقعیت این است که این همه در هم تنیدگی در روابط داخلی و خارجی وجود انسان باعث میشود که انسان تنها گوش به فرمان راهنماهای مرسل خداوند باشد و با رعایت و انجام دستورات آنها در همه جنبه های زندگی، مشکلات و چالشهای خود را در مقابل راههای رهایی از گمراهی و نیل به سعادت ابدی و رسیدن به اهداف عالی زندگی خویش را نایل شود

بنابراین اولین و ساده ترین گام همین تبعیت بی چون و چرا از احکام و اعمال فقهی است که توسط علمای اعلام و مجتهدین جاهد مطرح میباشد و نهایتا اینکه خود انسان با تلاش صادقانه ، همزمان با رشد فکری و ادراکی خود به این راهکاه واقف گردد

در مقالات آینده موارد بیشتری از این توصیه ها را ارائه خواهیم داد .